ماشاء الله لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

مسائل اعتقادیہ ضروریہ

بفرمایش جناب مولوی سید شاہ حسین صاحب عظیم آبادی طبع شد

فتاوی بعض علمای لکھنؤ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً بندۂ بیچدان بعز عرض مومنین با عرو شان گردگستر
خواطر مشکل پسندان و جلا کنان آئینہ ہای ضمایر عقائد مندان می
کہ قبل ازین میان این عاجز ناچیز و آغا شیخ محمد علی الطبسی الخراسا
مناظرہ ہا و مباحثہ ہا لسانا و تحریراً از قوہ بفعل آمدہ بود چو
چون جناب ممدوح مایۂ استعداد علمی کم دارد لہذا در رسایل شش
از دینیہ و غیر دینیہ و اصولیہ و فرعیہ عجب خطا ہاے بزرگ از
بوقوع آمد و باوجود این ہمہ بجاے تحوش ادعاے اجتہاد
در مسائل شرعیہ و اظہار تبحر در مسائل علمیہ دارد و ہرگز از این
جرأت ہا خود را ممنوع نمیدارد و نہ ارادہ تحصیل علم میکند

خبر بهر کیف در امور خود اختیار دارد دیگران چه —
مگر مومنین را باید که در دو امر ضرور لحاظ و تامل فرمایند یکی
ادعاے اجتهاد و تفقه که موجب عصیانش و سبب نقصان عملیات
به پیروانش ست و دیگرے چند لغزشهائی او متعلق بعقاید حقه
که منشاے ضلالت او و جمله پیروان او می تواند بود بدین لحاظ
جناب نواب گرامی حامی مومنین و بهی خواه مسلمین عمدة الرؤسا
زبدة الامراء خان خانان بهادر دام مجده و اقباله فرمودند بالعجز
مناظرات مذکوره را چاپ کردند — اتفاقاً شیخ ممدوح کانه علی رؤسهم
الطیر ساکت و صامت ماندند با این اشتهارات مناظرات تا چند
مدت گمان کم یکن شوند و مومنین این امر مشوش را بر طاق نسیان
و غفلت انداختند — حال آنکه لازم بود که عذر معقول بیان می نمود
و از راه ادعاے اجتهاد و تبحر در علوم اعراض میکرد و در اقوال
متعلقه بعقائد تاویلات می پرداخت و از جاده شیخیه گریز
کرده بر طریق مستقیم اطهر اثنا عشری بالعیان رفتار می نمود
افسوس صد افسوس — [illegible] قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین
الیوم و طلب عذرش بلیغ [illegible] الامر الجلیل [illegible]
از طرف حجة الاسلام الرئیس [illegible] الانام سرکار شریعتمدار مجتهد العصر

والزمان جناب مستطاب شیخ زین العابدین المازندرانی الحائری
مدظله العالی مادامت الایام واللیالی فرمایند بنام عالمی گمنام
عزور و بخشیده بود که چون طرفین اینخود خواهش را مشتبه الشیعه
شود باید مناظره متروک کرده شود و مباحثه مستمر ماند لکن بشرطی
واشتی نه بغیظ و سختی تا حق یا ناحق را مکتوم و محجوب نگذارد و بتجربه وال
نکرده و نیز و شماتتی نماند مگر چون که از مناظره حالا ممنوع کرده شدم
و مناظره و مباحثه و تحقیق حق را هر دو آن نا اهل از شر می دانند
لهذا مجبور و مجبور ماندم و چون بعضی حضرات بر زبان آوردند که محض
ادعای سید سند ندارد تا وقتیکه سند از علما نباشد لهذا استفتا از
علمای عراق و لکهنو نیز کردم چنانچه بعضی فتاوی که از بعض علمای لکهنو
است حالا چاپ کرده می شود اگر مؤمنین به همین مقدار کفایت کردند خوب
است والا فتاوی حضرات علمای عراق مدظلهم نیز چاپ خواهد شد
بعد ازین اگر فاضل معاصر برین اقوال به همین منوال باهم قایم ماندو اشتهار
بپیروی کنندگان در مخترعات و اقوال رکیکه او بجلوه ظهور نیامده از مشرب
عذب راستی جرعه بکام جان ایشان نرسید فالامر الیهم ما علی الرسول الا البلاغ
اگر فاضل معاصر کمر همت بسته و آشتی اما وسگی را بالا نهاده طرف تاویلات
ما صدر عنه توجه فرماید و با عقاید حقه رجوع کند بلاشک و بهتر ازین نیست

پس درین صورت مناظرهٔ مذهبیه نخواهد شد و مصالحه بمیان مے آید
وچون از عادت اختراع های خود و ادعاے اجتهاد نفس مقلد
خود را باز دارد و بطریق مقلدین مومنین سلوک کند دران وقت
متنازع لے منفی است و مصالحه و موانسه بر روے کار میرسد
و بعد ازین اگر شوق تحصیل علم پیدا کند پس تعلق بمنصب حیدرآباد
مانع تحصیل علم نیست نهضت بفرماید بطرف عراق و اگر خواهد همین جا
بخواهد تحصیل بکند هم ممکن است که درین بلد هم الحمدلله بعضے از مدرسین
موجود اند مدرسے برای او کفایت می کنند و کمترین نیز با وجود پیری
خود با وصف عروض انتشار و لحوق اعتلال اگر توفیق دست
دهد از تدریس عذرے نخواهد کرد فقط الراقم الآثم سید ناصر حسین عفی عنه

فتاوے

کل صفات انبیاء و اوصیاء علیهم السلام خصوصاً حضرات چهارده
معصومین علیهم السلام را عین صفات الله دانستن خوب است یا
موجب بیدینی است و اگر کسے بگوید که صفات حضرات چهارده
معصومین عین صفات الله است یا بگوید که حضرات محل ظهور صفات الله
اند ای هر صفت که در معصوم علیه السلام است حقیقةً صفت باری تعالی است
که در ایشان یکسان ظهور یافته است زهد و تقوی و حلم و علم و عقل

وشجاعت وسخاوت ومروت وغیرہ عند المعجزہ آیا چنین کس مسلم ومومن اثنا عشری است یا نہ ؟ الجواب عینیت صفات ممکن وجائز اگرچہ معصوم باشد کہ زائد بر ذات است با صفات واجب کہ عین ذات است غیر ممکن و ناجائز و نہ مظہریت جائز باین معنی مر صفات واجب را جائز و نہ تحقق حقائق جمیع صفات جائز در واجب جائز و نہ عکس آن غالبا و نہ اعتقاد چنین ابا طیل اوہام شایان شان اہل ایمان قصد[؟]

س بعضے اشخاص میگویند کہ معراج جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ والہ وسلم شد بمرتبہ نبوت و رسالت کہ موجب مجسم بودن آنحضرت با عناصر واجزائی ارضیہ دنیہ با رنگ والوان وثقالت بودند بلکہ بمرتبہ ولایت وامامت شد کہ مرتبہ ولایت وامامت مقتضی آن نیست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مجسم شوند با عناصر وثقالت والوان واجزائے خاکے تا آنکہ صعود و انصراف این شے ثقیل و اجزاء دنیہ بعالم لطف وعالم ملکوت لازم آید آیا چنین قائل مسلم است یا کافر و مرتد بخش بینوا وتوجروا ج معراج حضرت قطعًا جسمانے است چنانکہ گفتہ ایم

سرج الذرے بنعالہ ؛ ردّا لذکا بجلا لہ ؛

سادالورے بخصالہ ؛ صلوا علیہ والہ ؛

پس حاجت تاویل ندارد و استنادًا الی خرافات اہل یونان اسلے

لیس لہم علیہا برہان ولیس لہم علیہا من سلطان بل ہم فی مشلہ
اسارہی خلط السوداء حیث یقودہم وہم ویسوقہم وہم ولا یردہم قہقری
عمّا ہم علیہ من سوء فہمہم چہ عدم تحرک ثقیل بحرکت صاعدہ اگر مسلم ہم گردد
پس عدم حرکت طبعیہ باشد نہ ارادیہ وغیرہ و عدم امکان خرق و
التیام فلک اگر ناہض ہم شود پس در محدد جہات حالانکہ معراج مستلزم
خرق آن نیست بلکہ مستلزم مطلق خرق ہم نیست ہرگاہ تجدد خرق فرض
نمودہ شود بلکہ از اصل تکون مخاریق و فرج در جرم وثخن آنہا فرض نمودہ
چہ حکما برہانی قطعی بر وجود اصل فلک ہم در دست ندارند تا بہ اثبات
اتصال وحداسے سطح آن چہ رسد چہ اصل عدم ہست ولو فی الجملہ مضافا
الی تکثر متاخرین ہم طرائق وجود اصل افلاک و کفی اللہ المومنین القتال سے
ہرکافر نکتہ شنود مسلم شود اسلام و اما التصدیق بوجود افلاک پس مستند
بوحی والہام ومشاہدہ سفرہ بررہ کرام علیہم السلام ہست و ایشان چنانکہ
اصل وجود افلاک را بیان فرمودہ اند ابواب متعددہ ہم در آنہا ثابت
نمودہ اند وان براسے صحت معراج جسمانی کفایت میکند و فرق ولایت
و رسالت بہ تجسم وغیرہ غیر بین و نہ مبین فعہدۃ المدعی اثبات المدعی
بالبرہان ولیس لہ علیہ من سلطان الی محل اتباع اصول موضوعہ اہل
یونان شایان اہل ایمان نیست و دور نیست کہ جسمانی از ضروریات

مذہب حق باشد و منکر آن از رتبہ ایمان خارج و در زمرہ ملاحدہ متفلسفین و الخ گردد فقط سید علی محمد ۱۳ س معرفۃ امام علیہ السلام عین معرفۃ باری است یا غیر ۱۳ ج عینیت ہر دو معرفت مذکور حقیقیہ ندارد و مضمار التاویل وسیع فسیح و لکل وجہۃ ہو مولیہا و للناس فیما یفسقون مذاہب فقط سید علی محمد س وسیط قرار دادن حضرت خاتم انبیا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ائمہ علیہم السلام را بین الرازق و المرزوق و الخالق و المخلوق جائز است یا ناجائز ۱۳ ج وساطت معصومین حتی جناب سید المرسلین در خلق و رزق وغیرہ سراسر باطل و از حلیہ صدق و راستی عاطل است فقط سید علی محمد س اگر ثابت شود کہ فلان کس شیخی المذہب پیرو شیخ احمد احسائی است یا پیرو سید کاظم رشتی است یقیناً و جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و ائمہ علیہم السلام را واسطہ بین خالق العالم و العالم قرار دہد و واسطہ بین الرزاق و المرزوق بگوید و آنحضرات را عقل اول چنانچہ اہل فلاسفہ بگویند و گاہے خالق و بانی کائنات سبب ممکنات قرار دہد و قائل باشد باینکہ جسم مبارک رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ مثل روح بود و لہذا وقت المعراج خرق و التیام لازم نیامد و بگوید کہ امامت مطلقہ و امامت عامہ و مرتبہ بشرط لا شی افضل و اشرف و اعلی از رسالت و نبوت حضرت سرور کائنات بود و ہمین امامت مطلقہ و مرتبہ

علیا که اشرف و افضل از رسالت و نبوت حضرت نبوی بعینها
بلا تفاوت منتقل بسوی جناب امیر علیه السلام شد بلا فرق و از این
قبیل بدیگر خرافات نیز قائل باشد و هم با وجود کم مایگی و بی سوادی
ادعاے علم و فضل کند طعن بر علما زند آیا اقتدای چنین کس
صحیح المذهب در نماز جایز است یا نه و بر وعظ او اعتنا باید کرد یا نه
ج مثل عقول نا معقول که از خزعبلات و وساوس لعینانه و هواجس
شیطانیه است و بحمد الله سندی از عقل و نقل بر خود ندارد و توسل
معصومین سلام الله علیهم اجمعین در خلق و رزق و غیره گردیدن است
بنظام فاسد سینائی و بطلیموسی و مجانست کلی دارد و از نظام
حکمت الهامیه الالهیه براهین حقیقی که ما متعبد آنیم و دخل بیجا است
در مجال غیب مشترک عدم علم که در آن دست حکمت و قیاس شیخ
را دخل نیست چه جولانگاه عقل بشری علم وجود است و علم عدم
نه عدم علم که جولانگاه شریعت سهله سمحه است چنانکه در حق عظیم و غیره
بما لا مزید علیه ابرا افاده نموده ایم الحاصل معتقد چنین خرافات بهره
از اسلام و ایمان ندارد و واقف از امور او در نماز جایز نیست و نه
مستفید است و قابل اعتنا نه اصلا است [illegible] س جناب
رسول خدا و جناب امیر علیه السلام را علت غائیه یا علت فاعلیه یا [illegible] سبب خلق

کل ممکنات داشتن بلی دینی و کفر صریح است یا نه ۱۲ ج آنحضرت
علل غائیه خلق مخلوقات اند نه مادیه و نه فاعلیه اعتقاد ان محض بے
دینی است فقط سید علی محمد س این حضرت را بانی و خالق کل ممکنات
دانستن و برین اعتقاد کردن جائز است یا باطل و معتقد برین کافر و مرتد است
یا مسلم مومن ۱۲ ج باطل و ناجائز است بلکه اگر تاویل نکرده شود موجب
کفر خواهد گردید فقط سید علی محمد س جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
را عقل اول میان خالق متعال و جمله ممکنات دانستن و پیروی فلاسفه کردن
که آنها عقول عشره را وسائط بین الخالق والمخلوق قرار میدهند سبیلے و
موجب خروج از اسلام است یا نه ۱۲ ج عقیده عقول نا معقول خواه
اول باشد یا غیر آن بر منهج منع خلو نه منع جمع از اوهام سوداویه فلاسفه
یونانیه شیطانیه است و کفر صریح و ضلال فضیح و وسطے عقاب انها حتے
درباره جناب رسالتمآب بدعت و الحاد و زندقه است و قائل آن بقتل
مائل این محجوج بحجج قاهره و براهین باهره و اصول اصلیه حکمت اخلاق که بمنزله
جنس قریب است و سیرت قطعیه یگانه پرستی حضرت خلیل جلیل که بمنزله
بمنزله نوع است مرکب از جنس مذکور و از ناموسات و تعبدیات خلیلیه که
بمنزله فصل است و سیرت قطعیه ناموس موسوی بل و عیسوی بل و دین محمدی
که افضل اصناف بلکه ناسخ همه ادیان است که مجموع ذلک آن منحصر در فرد واحد

که منهاج علی است می باشد و معذالک که خروج [illegible] ان مدخول است
بوجوه عدیده و سدیده که در مثنوی عدد و نهایات را تقلیل ایجاز بیان نموده
ایم من شاء فلیرجع فقط | سید علی محمد | س۱ اعتقاد باین که کل ممکنات
و سایر موجودات مخلوق و مجعول اند از انوار معصومین علیهم السلام و هم جمیع
ممکنات و موجودات را چنین پرتو انوار معصومین علیهم السلام دانستن الهی و قطعی
است یا دستید آری ۱۲ ج بجز علت غائیه خلق مخلوقات دانستن حضرات ایشان را
غلو و اغراق و افراط و بیدینی است و خلاف اصول قطعیه و سیرت مستمره
ملت ابراهیم و دین محمد و منهاج علی که صراط مستقیم و طریق سوی و بری از افراط
و تفریط و هوا و غضب است فقط | سید محمد علی | س اگر کسے جناب رسالت
مآب و جناب امیر علیه السلام را اعتقاد کند اول میان خالق و عالم
و واسطه خلق قرار دهد و گاہے چنین نگوید که جناب رسول خدا و جناب امیر
علیه السلام خالق و بانی عالم اند چنین کسے مسلم است یا غیر مسلم ۱۲ ج
قول بچنین خرافات مسلم نتواند شد و نه قائلش مسلم و مومن مگر اینکه
متوسل بمثل علت غائیه باشد فقط | سید علی محمد | س بعضے قائل شده اند
باین که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مخلوق بالاصل و بالذات
شده اند و تعلق فعل خلق بایشان اصالةً و بالذات شده است و تعلق خلق
بدیگر ممکنات و سایر کائنات بواسطه ایشان و بالتبع و بالعرض و بالغیر شده است

یعنی چیزی انکه فعل بحرکت مستقیمه متعلق بالاصل و بالذات است و مجالس
مستقیمه بالتبع و بالغیر یا بالعرض است آیا موافق طریق مستقیم گفته است
یا بیدین شده است ۱۲ ج چنین اقوال واهیه دور از دین و دیانت
و امانت است فتح ابواب اوهام سوداویه یونانیه شیطانیه فقط | سید علی محمد |
س اگر کسی بگوید که ... کل ممکنات و جمله موجودات مأخوذ و منتزع است از
وجود و جناب رسالت مآب و جناب امیر علیه السلام آیا چنین کس بیدین است
یا دیندار ۱۲ ج اگر قایل لغایت شود پس بغایت لغاوت و غباوت
ولی دینی شود فقط | سید علی محمد | س ترجمه الله عالم الله الله الله خالق الله
الله رازق الله ... باعتبار نفی صفات از باری تعالی صحیح و جایز است
یا نه ۱۲ علاوه بارشاد امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام که کمال معرفة الله
نفی صفات از ذات باری تعالی است و اگر ترجمه انچنین ... موافق
عقل و نقل است پس معنی چه دارد ۱۲ س چنانکه در مذهب حق جمیع صفات
باری نعم باعتبار مصداق عین ذات اوست چنانکه مقتضای براهین
قطعیه کلامیه نیز همین است همچنین صفت وجود را میز ... فاسیه عین جمیع
موجودات میدانند پس بر مذاق مترجم معلوم باید که در اکثر تلبیات
بسیطه ... کمالی ... بر نفس خود او لازم آید و فائده حمل بر طرف
گردد و حمل مذکور ... از ... مجاند حالانکه کسی از ارباب عقول

و اصحاب معقول لغوه بچنین ادعای غریب نموده فرق اعتباری را
مثل فرق باجمال وتفصیل وخلط وتعریه مصحح حمل نوشته اند و بآن
تعلیل نموده اند صحت حمل حد را بر محدود و ذاتیات را بر ذات و
بر مثل چنین وجوه مبنی است صحت حمل صفات باری تعالی بر ذات
او چنانکه تفصیلش مستوفی در کتاب مستطاب غیبت الله المدار
نوشته ایم و نفی صفات در کلام امام همام علیه السلام باول بمعنی صفات
زایده است یا مثل صفاتیکه تفصیل آنها فهم الثانی در باب بحث آنکه در
با فرقی معتقد دار و دیگر دیده و نه صفات واقعیه حذراً عن تعطل الذات
المقدسة عن التعطل چنانکه در زاد تعلیل و تنبیهات آن نوشته ایم من
شاء فلیرجع الله الحاصل در مرتبه حکایت بلب بسیطه یا مرکبه فرقی ندارد
بس بچنین حال قضایای مسئوله است خواه حکایت لفظیه باشد
چنانکه در قضیه ملفوظه میشود و یا حکایات معنویه چنانکه در قضیه معقوله و در
همین حال بل بسیطه نتیجه دادما بنصبه ظهور میرسد اگرچه بعض مدعیان تبحر
علوم معقوله که بر تقدیر تسلیم ملح احاجی بیشتر نباشند تشقیق شقی نموده باشند
وار هرزه چانگی در حق آن عذب فرات باز نیاید با خشند ارسه
آنچه فرق است در حکایت عنه نیست که آن حاق واقع است کما لا یخفی
علی من جاس خلال هذه الدیار فتدبر و تفکر الحاصل در مرتبه حکایت لفظیه

فرقی در ہل مرکب و بسیط والبسیط نیست در تعدد موضوع و محمول وغیرہ
و از مرتبہ حکایت معنویہ عقلیہ بوجہ ظرف خلط و تعریہ بودن ذہن اختلاف
ہل بسیط البسیط بر منجر شد که در بسیط قطع نظر از تعریہ موضوع میشود و از محمول و
منشاء انتزاع انتزاع و در بسیط سوال از موضوع و منشاء انتزاع معرا میشود و
آیا فی نفسه که جسم تعلیمی از جسم طبعی در خارج منفک شد لی نیست لاکن در
ظرف خلط و تعریہ انفکاک می پذیرد و این است حل ہل البسیط وان لم
یتدرب له الاغبیاء را ری در مقام محکی عنہ که حاق واقع است در ہل مرکب
تعدد و تحقق خواہد بود و در ہل بسیط بجز ذات موضوع که منشاء انتزاع محمول است
چیزی دیگر موجود نخواہد بود و الغرض در حکایت لفظیہ ظاہریہ ہر سہ ہل سوا ی
در تعدد و ترکیب اند و این قدر برای صحت حمل و تغایر موضوع و محمول کفایت
میکند و تفصیل اجمال از غنیث الله المدرار توان دریافت والله الموفق فقط

سید علی محمد امامت افضل و اعلی و اشرف از نبوت و رسالت است یا نه و اگر
بالفرض افضل و اشرف است پس امامت مصطلحہ اشرف است یا لغویہ
و ہم اگر لغویہ است پس آیا امامت بمعنی اولی بالتصرف افضل است یا بمعنی
قصد و پیشوائی و سرداری افضل است مفصلاً ارشاد شود ۱۲ ج امامت
اصطلاحیہ نیابت نبوت اصطلاحیہ است و مرجوحیت آن بہ نسبت نبوت
شبہہ ندارد و حیثیۃ عن مرتبہ الفرع عن الاصل او مماثلتہ له و تکلیف شرع تحقیق

دیگر معانی لغویه یا اعتبارات متنوعه یا اصطلاحات مختلفه ثابت نیست
و نه مسیس حاجت به آن پس قابل اعتنا نباشد من حسن اسلام المرء ترکه ما لا
یعنیه فقط [سید علی محمد] پس امامت را بمعنی اعم مطلق از نبوت و رسالت
نوشته اند چنانکه صاحب مجمع البحرین ابا آمامت بحسب لغه بمعنی پیشوائی
مقتدی بودن است یا امامت مصطلحه ۱۲ ج ظاهرا امامت لغویه باشد بقرینه
صدور از لغوی وغیره و جواب شرعی از دستخط سابق توان دریافت و کتاب
مجمع البحرین در سفر با خود ندارم و نه ضرورت شرعیه بحث از موضوع مستنبطه
لغوی با حل اقاویل و عبائر علما و نه حجیت قول غیر معصوم بر من ثابت و جهه
این نیست که مناط مراد له شرعیه است و از مقتضای آن هرچه بر من ثابت
بود در میان خود و خدا با آن اعتقاد داشتم نگاشتم الحاصل امام اصطلاحی
که در توراة از بهار و حوت با آن تعبیر نموده اند ضرور است که بوجه ناجیست مجمع
از نسب خود و لو ولایت حسین مناص فقط [سید علی محمد] پس شخصی میگوید که
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم امام نیز بودند و امامت آنحضرت
اشرف و افضل بود از رسالت و نبوت خود آنحضرت پس همچنین امامت که
افضل و اشرف و اعلی بود از رسالت و نبوت جناب رسول خدا صلعم بلا
تفاوت منتقل شد بسوی حضرت امیر علیه السلام پس امامت جناب امام المتقین
علیه السلام افضل و اشرف و اعلی است از نبوت و رسالت جناب رسول خدا

آیا چنین کلام موافق مذہب شیعہ اصولے اثنا عشرے است
یا مخالف مذہب صاف صاف ارشاد شود ۱۲ ج اطلاق
امامت بہ بعض اعتبارات بر انبیاء حرج ندارد و ہمچنین اشتراک
آن ورا و صیاء و اما ادعاء شخص مذکور تفضیل مزبور را پس سندی ندارد
واصل عدم است و نافی را نفے کافی است و بر مدعی اثبات مدعی
بہ برہان لازم قل ہاتو برہانکم انکنتم صادقین فقط سید علی محمد عس
شخصے امامت را کلی و مطلق و اعم از نبوت و رسالت حضرت ختمی مآب
می داند و نبوت و رسالت را فرد امامت و جزئی آن و مقید می گوید
و باز می گوید کہ ہمین امامت کہ کلے است و اعلی و افضل از رسالت بعینہا
منتقل شد بجناب امیر چنین کلام صحیح است یا غلط ظاہر اغلاط معلوم شود
عطف
باین وجہ کہ چون امامت مطلقہ اعم و کلی فرض کردہ شد پس امامت
جناب امیر ہم یک فرد آن امامت مطلقہ شد پس انتقال آن کلی افضل
و اشرف بسوی جناب امیر معنی ندارد و باین وجہ کہ از انتقال کلی اشرف
و معنی اعم بطرف شئے آخر انتقال جزئیات و افراد لازم می آید و باید
اعم و کلی مطلقے در خارج یافتہ شود و طرفہ اینکہ بدون جزئیات ان ہو
الا خبط عظیم ج امامت عامہ بر تقدیر عموم و جنسیت و اشتراک
در صورت ابہام محوضت اطلاق و مرجوح از جزئیات اضافیہ خود است

بلکه محصلے وجودی ندارد مگر بعد تحصیل و تعین نه راجح مرانحصار رجحان فی المحل
معارض است بمرجحیت کل پس نه رجحان مطلق ثابت و نه مطلق رجحان
مقید و نه انتقال آن بسوی جزئیات نه باطلاق و نه تقیید مسلم چنین
کلی منتزع از افراد موجود میباشد نه منتقل الیها جملة او فی الجملة متحصل بدون
گویا منتزع را منتزع منه قیاس نموده دار استحاله انتقال ذاتی لطرف ذات
یا عرض از محلی بمحلی دیگر و استحاله نقله عرض با قیام ان بلا محل قطع نظر
وغض بصر فرموده بالجمله توهم متوهم مذکور محصلی ندارد و مستلزم ترجیح
بلا مرجح و تصحیح بلا مصحح نیز هست و ایراد مستثنی براو ماشاء الله
موجه هست جزاه الله خیرا فقط سید علی محمد پس از انتقال کلی مشتمل مطلق
واعم الطرف سے آخر انتقال جزئیات و افراد لازم نمی آید
نیاید باید که وجود اعم و کلی منطقی در خارج یافته شود و ...
و هو باطل ۱۲ ج از انکه انتقال کلی فاسد است لما عرفت کما مر
پس آنچه متفرع است بیان بنای فاسدی بر فاسدی بیش نباشد
و کلام مستفتی ... موجه بالجمله و الحق یعلو و لا یعلی فقط سید علی محمد
پس اگر کسی بگوید که امامت مطلقه کلی است و شامل نبوت و رسالت
را هست و در ذات جناب رسالت مآب بمرتبه اطلاق یافته شده
آن مرتبه اطلاق ای مرتبه بشرط لا شی اشرف و افضل از رسالت ...

بود و همین امامت مطلقه که افضل است و همین مرتبه علیا بعینها که کلی است
منتقل شد بلا تفاوت در ذات جناب امیر علیه السلام پس آیا ازین لازم
می آید که جزئیات این کلی و اعم هم منتقل شد بجناب امیر علیه السلام و جناب امیر
علیه السلام معاذ الله پیغمبر و رسول باشند ۱۲ ج سابق دانستی که امامت
بر تقدیر جنسیت و اشتراک در نبوت وغیر آن در صرافت ابهام و محوضت اطلاق
است پس تحقق آن باین حیثیت در انواع خود چگونه ممکن است پس تحقق کلی بعنوان
کلیت در جناب رسالتماب صلعم و نه افضلیت آن کلی ازین جزئی اضافی و نه انتقال
آن بنفسه و نه از جزئی بجزئی دیگر مثلاً جز نه نبوت و رسالت جناب لا تیجاب نعوذ بالله
من ذلک و نه تاسیر چنین مقاصد اعتباریه بود افضلیت واقعیه عیان متحصله
متاصله قصیر اند انکه ائمه هدی فی حد انفسهم البتة نبوت و رسالت نداشته
باشند بلکه از جمل یا کل انبیا غیر حضرت سید المرسلین افضل باشند لاکن تاهم
نبوت و رسالت ایشان ثابت نباشد بسبب عدم بقاء حاجت بطرف منصب
مستقل نبوت بسبب اکمال دین و اتمام نعمت به رسالت حضرت خاتم المرسلین
چنانکه مقتضای این قوله جلیله [illegible] رسالت است که انزاد خلق عظیم و خلق
محمدی و خلق حسینی ایراد نموده [illegible] الغرض [illegible] خرافات مزید هما است
است بعقل فلسفی که خالیض در لمیات و حقایق اشیاء است و در تبویب محض
بیگونا قه عشوا [illegible] در گل معطل و ازینجا است که اکثر خلاق فلسفیاست [illegible]

از طریق مستقیم شرایع وحیف با تحیر و تشتت رو داده وحیف صد حیف که بنابر عقل اخلاقی که عائض در غایات اشیاء است نظر مو ده که بیان مستلزم تعلیمات شرع است کیف لا و الشرع عقل من باطن و العقل شرع من ظاهر تا کشف عطا از اسرار شرعیه می شد فلقد التبست ثاراً فی بوادی هذه الفنون لقوم یصطلون تفصیل این اجمال و توضیح این مقال را از افادات جدیده اخلاقیه یا ایران دریافت فقط سید علی محمد س امامت مطلقه را کلی و بمرتبه بشرط لاشی و نفس نبوت و رسالت جناب رسول خدا صلعم را جزئی و بمرتبه بشرط شی گفتن و باز بین این کلی و چنین جزئی استلزام قرار دادن باین طور که امامت مطلقه ملزوم و نبوت و رسالت لازم امامت است صحیح است یا غلط ۲ ج من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعنیه فقط سید علی محمد س میان نبوت جزئی و امامت کلی تلازم گفتن باینطور که امامت ملزوم و نبوت لازم آن و بالعکس است صحیح است یا غلط و با تقریر استلزام که در سوال سابق مرقوم است مغایرت دارد یا نه ۲ ج من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعنیه فقط سید علی محمد س در کافی از محمد بن سنان از زید شحام روایت می کند که زید گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام که می‌فرمود ان الله تبارک و تعالی اتخذ ابراهیم عبداً قبل ان یتخذه نبیاً و ان الله اتخذه نبیاً قبل ان یتخذه رسولاً و ان الله اتخذه رسولاً نبیاً قبل ان الخ از این حدیث افضلیت امامت بر رسالت

مستنبط می شود یا نه اگر مستنبط می شود پس این حدیث صحیح و معمول به هم است
یا نه و مثل این حدیث در کافی حدیث دیگر نیز هست صحیح است یا نه ۱۲ ح تواتر بلکه
استفاضه بلکه صحت سند مثل خبر مذکور به پایهٔ ثبوت نرسیده پس چگونه استدلال
به آن در عقائد قابل اعتبار خواهد بود خصوصاً بر مدلول نرسیده ذهن خود
چه ظاهر از قرائن سیاق و سیاق و اقتضا دیادله قطعیه آن است که این امامت
امامت در رسالت باشد که مستجمع جمیع مراتب سابقه خود و در متن حدیث مذکور باشد
نه غیر آن پس فضیلت غیر آن بر رسالت هم ثابت نباشد غایة الامر اینکه رسالت
کذائی در بادونش افضل و ارجح باشد مثل بعث الی نفسه فقط سید علی محمد س
آنچه در مجمع البحرین است که امامت مرتبه لابشرط شیء شامل نبوت و رسالت است
و مرتبه بشرط لاشیء شامل نبوت و رسالت نیست آیا ازین عبارت افضلیت
امامت بر نبوت و رسالت لغةً مستنبط می شود و اگر افضلیت امامت به حیثیه
عمومیه آن لغةً مستنبط شود باید حیوان افضل باشد از انسان و جسم افضل باشد از حیوان
و انسان افضل باشد از امام بل از رسول نیز و این همه غلط صریح است و اگر بالفرض
لغةً افضلیت ثابت نشود پس ازین افضلیت امامت غیر لغویه ثابت کردن چه وجه
می شود ۱۲ ح افضلیت و اشرفیت را ربطی به موضوع لغت نیست و نه سند
آن برای اثبات آن کافی و نه مقتضای قواعد لغویه رجحان عام از خاص است
بلکه مقتضی لغت ضعف دلالت عام است از خاص پس بایں وجه خاص را افضل از عام

توان گفت پس اول مستفتی را باید که از مدعی دریافت کند که تصریح دعوی
خود نماید که بچه وجه امامت را یا عام را افضل از رسالت یا خاص میگوید
ماهیت این فضیلت چیست و ثمره اش چه تا که مخاصمه در آن خلاف عقل اخلاقی
نیفتد و عبث و تضییع اوقات نشود و فقط

سید علی محمد

پس رتبهٔ امامت افضل از رتبهٔ نبوت است یا نه
و امامت ائمه اثناعشر از نبوت حضرت خاتم المرسلین صلوات الله علیهم
اجمعین افضل و اعلی است یا مساوی و کسی از علما قائل به افضلیت امامت
بر نبوت شده است و امامت افضل از رسالت است یا نه و ولایت
افضل از نبوت و رسالت است و اگر کسی بگوید که در جناب رسالت
مآب صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم رتبهٔ رسالت و نبوت هر دو مجتمع بود و
امامت افضل از رسالت بود و همین رتبهٔ امامت که افضل از مراتب
بود منتقل بائمه علیهم السلام شد چنین اختراع مضمون کرده است و خلاف
علمای ما گفته است یا نه ۱۲ ج اولاً تشخیص معنی امامت باید کرد تا
چه معنی مراد باشد و لا مشاحة فی الاصطلاح اگر مراد امامت مصطلحه
علم کلام است که مقابل نبوت است و به نیابت پیغمبری باشد پس تفضیل
این امامت بر نبوت نمیتوان کرد لان بعض افراد النبوة اعظم من
الامامة مطلقاً ای تفضیل بعضی افراد این امامت که امامت ائمه اثناعشر

علیهم السلام به بعض افراد نبوت که نبوت انبیای سابقین ست معلوم
ست واگر مراد از امامت حجت ومفترض الطاعة بودن ست پس
این معنی مشترک ست بین النبوة والامامة واگر مراد معنی خاص ست که در
بعض اخبار وارد ست پس افضل ست از نبوت کما فی الکافی
عن الصادق علیه السلام ان الله تبارک وتعالی اتخذ ابرهیم عبدا قبل
ان یتخذه نبیا وان الله اتخذه نبیا قبل ان یتخذه رسولا وان الله اتخذه
رسولا قبل ان یتخذه خلیلا وان الله اتخذه خلیلا قبل ان یجعله اماما آه
وازین لازم نمی آید که امامت جناب امیر افضل باشد از رسالت جناب
رسولخدا وانتقال بشیء الی الغیبة لا معنی له والله العالم

لا اله الا الله الملک الحق ۱۲۸۹
عبده ابوالحسن محمد بن علی بن صفدر الرضوی

السید ابوالحسن ۱۲۹۸

س چه می فرمایند علمای دین ومفتیان
شرع متین درین مسئله که معرفة امام عین معرفة الله ست
یا میان این هر دو معرفة اثنینیت ست اعنی معرفت
اثر عین معرفت مؤثر است یا میان این معرفتین تغایر ست ومعرفت
مخلوق عین معرفت خالق ست ومعرفة افرد اشرف مخلوقات عین معرفت
خالق هست یانه بینوا وتوجروا واگر کسی بگوید که معرفت امام عین معرفة
الله ست موافق مذهب حق گفته است وحسب رای علمای اثنا عشری
گفته یا نه ج تعدد ومغایرت در هر دو مفهوم واضح ست ومعلوم ست

کم جزو ۱

که خدا پیغمبر نیست و پیغمبر خدا نیست پس معرفت یکی عین معرفت
دیگری حقیقة نمی تواند شد و اتحاد دو واجب یا دو ممکن محال است
و کفر و از مقولات صوفیه غالیان است که بعض صوفیه به اتحاد و
انیاسی با مخلوقات قائل اند و بعض غلاة باتحاد خدا با نبی و امام نعوذ
بالله من تلک المذاهب اما چون معرفت خدا بر نهج کمال مستلزم معرفت
امام است و انکار امام من وجه مستلزم انکار حکمت و عدل عز اسمه حکیم است
باین علاقه گاهی تعبیر شود که معرفت امام گویا داخل معرفت خدا
و شعبه از کمال معرفت سبحانه است و هو العالم

س اگر کسی بگوید که جسم جناب رسالت مآب صلی الله
علیه و آله و سلم لطیف بلکه الطف مثل روح بود و چون
مثل روح بود پس چون نفوذ در فلکیات که این همه
نیز الطف و بسیط اند کرده صعود در معراج کرد خرق و التیام لازم نخواهد شد
آیا علمای ما قائل اند باینکه جسم حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از مادیات
نبود و از مجردات بود و مثل روح بود و قائل باین قول باعتقاد علمای
ما تغریده است یا نه و جسم مثل روح غلط است یا صحیح ج بودن
نبی و امام از جنس انسان بمقتضای انما انا بشر مثلکم و غیر آن از آیات
و اخبار بلکه بالضرورة معلوم است و ثبوت لوازم انسانیت هم معلوم است

انکار آن انکار بدیہی ست آرے بعض خوارق عادت در جسم مقدس
آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بود مثل سایہ نبودن و بلند بودن
قامت آنحضرت علیہ السلام از قامت ہر کس بقدر سر و گردن و نحو آن
امّا درین صفات تجاوز از آنچہ باخبار معتبرہ ثابت شدہ نمیتوان کرد و این
صفات ولایت بتجرد ندارند و دلیلے بر تجرد حضرات قائم نیست تخیل
محض ست و محال بودن خرق و التیام بر افلاک اعتقاد اہل شرع نیست بلکہ
در حکمت ہم برہان درست ندارد چیزے ست کہ مسلم متدین تقلیداً للفلاسفہ
باین قائل شود و قال العلامة المجلسی [illegible] و لا تصغ الی شبہ الحکماء فی
نفی الخرق والالتیام علی الافلاک فانہا ضعیفة واہیة والمعراج من ضروریات
الدین وانکارہ کفر ہمین ست اعتقاد علمائے امامیہ خلفاً عن سلف و آنچہ
بعضے تخیل کردہ اند کہ معراج جسمانی شد ولیکن بسبب شدت لطافت جسم
خرق افلاک نشد دلیلے برین تخیل نیست واللہ العالم
پس اگر کسے بگوید کہ صفت نبی و منصب
رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و دیگر صفات در آنحضرت
و صفت شجاعت و سخاوت و علم وغیرہ از جناب امیر علیہ السلام و ہمچنین دیگر صفات
در این حضرات علیہم السلام حقیقةً صفات باری تعالی ست کہ در ینہا حلول کردہ است
و بواسطہ این ظاہر شدہ و بذریعہ اینہا متشخص شدہ در خارج ظاہر شدہ است

و اینچنین محامد و دیگر صفات مجازاً با بن حضرات منسوب است ورنه فاعل
حقیقی و نفس الامری و بالذات فاعل متعال است آیا چنین کسی موافق
علمای اثنا عشری گفته است یا نه؟ هیچ خداوند عالم صفت زایده
بر ذات مقدسه ندارد بلکه صفات او عین ذات مقدسه او است و حلول
صفات خدا در نبی و امام معنی ندارد و حلول بر ذات مقدسه او جائز نیست
کفر است پس کسیکه قائل باتحاد صفت امام با صفات خدا است اگر
ازین جهت میگوید که خدا با امام متحد است کفر است و از اقوال غلاة است
واگر ازین جهت می گوید که فعل عبد فعل خالق است و خدا علت تامه صدور
فعل امام است پس این جبر است و از ضروریات مذهب شیعه است
که جبر باطل است و عباد فاعل مختار اند و اگر از جهت آن مطلب مخترع
میگوید که بعض اتباع غلاة که تازه پیدا شده اند آن را اختراع کرده
که نبی و امام صلواة الله وسلم بمنزله الات و اعضا و جوارح خدا می باشند
که خداوند تبارک و تعالی کارها بواسطه ایشان می کند مثل افعال
انسان بتوسط دست و پای خود یا بواسطه قلم نقش و یا بواسطه شمشیر کشتن او
همچنین حمل می کنند الفاظیکه در حدیث شریف است ید الله و لسان الله
و عین الله و جنب الله پس این مطلب مخترع هم مانند جبر است چه جوارح
و آلات مثل دست و قلم اختیاری ندارد و اختیار به فاعل می باشد

هم مستلزم نسبت به عجز است به ذات قادر متعال جل جلاله که احتیاج
به آلات ندارد و تقریرے که این جماعت در اثبات وجوب بواسطه
امام کرده اند مستلزم عجز است مر خدا تعالی عن ذالک علواً کبیراً و گاهے
تشبیه می دهند امام را به آهن که از آتش سرخ شده باشد که سوزانیدن
فعل نار است اگرچه بظاهر آهن سوزانید و این تشبیه هم تدلیس محض است
چه اگر نار را اصلاً فاعل مختار فرض کنیم یا از آهن مثل آله میشود و اختیار
ندارد پس رجوع بجبر مے کند و اگر بگویند که این محض تمثیل است و مقصود
ما این است که نبی و امام صلوات الله وسلامه فاعل مختار اند و بامر الٰهی
و اقتدار الٰهی کارها می کنند از این جهت مجازاً فعل ایشان را منسوب
بخداوند تعالی می کنیم و توسط با ایشان نظر به مصلحت است نه احتیاج او تعالی
پس این هم اگر از باب تفویض است که خدا خلق و رزق را بایشان تفویض کرده
پس تفویض هم باطل است نزد امامیه و احادیث در نفی آن بسیار و بی شمار
است و اگر در بعض افعال اعنی معجزات بگویند که خدا بر دست ایشان جاری
فرموده پس آن ضررے ندارد چه در اخبار و کلمات علمائے اخیار مذکور
است که معجزه فعل است که خدا بر دست نبی و امام صلوات الله وسلامه علیهم جاری
می کند و در اینجا نسبت این فعل به خداوند تبارک و تعالی از این جهت است که
مقارن فعل نبی یا امام علیهم السلام خداوند عالم تاثیرات ایجادی فرماید که

مترتب بر آن فعل می‌شود از خوارق عادت مثل انشقاق قمر وقت
اشاره نبی صلی الله علیه وسلم یا زنده شدن مرده وقت دعوی ایشان
یا دعای ایشان و گاهی مجازاً همان فعل صادر از ایشان را بجهت تأثیرات
مذکوره مقارنه فعل الله می‌گویند کما فی قوله تعالی و ما رمیت
اذ رمیت ولکن الله رمی نظر بآنکه رمی یک کف سنگریزه با که فعل آن حضرت
صلی الله علیه وسلم بود رسید بجماعت بسیار و همه ایشان کشته شدند
این تأثیرات از فعل خداوند تبارک و تعالی بود نه از اصل فعل
اما این مطلب ربطی به مطالب فاسده قوم ندارد و هو الهادی
پس امام علیه السلام را واسطه
رزق مستقلاً یا غیر مستقلاً میان خالق و
مخلوق دانستن خطاست یا نه و امام علیه السلام
را رازق حقیقةً یا مجازاً دانستن صحیح است یا نه چنین قول موهن است
ج تفویض خلق و رزق به ائمه اطهار علیهم السلام قائل است
از غلو و خلاف دین امامیه است و احادیث متعلقه در مذمت غلاة و مفوضه
بسیار وارد شده است ابن بابویه علیه الرحمة در رساله اعتقادات ذکر
کرده اند که قول عبدالله بن سبا یکی از غالیان و حضرت صادق
صلوات الله علیه و آله مذکور شده که ایشان می‌گویند ان الله تعالی

مفوض الیهما خلقا و رزقا و احیاء و اماتا آن حضرت صلوٰة الله علیه و آله
فرمود کذب عدو الله اذا رجعت الیه فاقرء علیه الآیة التی فی سورة الرعد
ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه و در روایت دیگر حضرت امام رضا صلوٰة
الله و سلامه علیه در مناجات می فرمایند من زعم ان الینا الخلق و
علینا الرزق فنحن الیک منه براء کبراءة عیسی ابن مریم من النصاری
و این اخبار نفی خلق و رزق از حضرات ائمه طاهرین صلوٰة الله و
سلامه علیهم اجمعین می کنند عموماً خواه مستقلاً ایشان را خالق بدانند
یا اینکه این حضرات را خالق و رازق غیر مستقل بگویند باین معنی
که واسطه در خلق و رزق باشند چه مفوضه و عبد الله بن سبا بمحض قول تفویض
خارج از دین شده اند نه باعتقاد قول باستقلال و علامه مجلسی علیه الرحمة
در لیله معروف باعتقادیه می فرمایند و لا تعتقد انهم خلقوا العالم بامر الله
تعالی فانا قد نهینا فی صحاح اخبار عن القول به و لا عبرة بما رواه البرسی و غیره
من الاخبار الضعیفة انتهی و نیز علامه مجلسی رحمة الله علیه در مجلد سابع بحار
میفرمایند اما ان یقولوا ان الله تعالی خلقهم و فوض الیهم امر الخلق فهم یخلقون
و یرزقون و یمیتون و یحیون و هذا الکلام یحتمل وجهین احدهما ان
یقال انهم یفعلون جمیع ذالک بقدرتهم و ارادتهم و هم الفاعلون حقیقة
فهذا کفر صریح دلت علی استحالته الادلة العقلیة و النقلیة و لایستریب عاقل

فی کفر

من قال به وثانیهما ان الله تعالی یفعل ذلک مقارناً لارادتهم کشق القمر
واحیاء الموتی وقلب العصا حیة وغیر ذلک من المعجزات فان
جمیع ذلک انما تحصل بقدرته تعالی مقارناً لارادتهم لظهور
صدقهم فلا یأبی العقل ان یکون الله خلقهم واکملهم والهمهم ما یصلح
فی نظام العالم ثم خلق کل شیء مقارناً لارادتهم ومشیتهم وهذا وان
کان العقل لا یعارضه کفاحاً لکن الاخبار السالفة تمنع من القول به فیما عدا
المعجزات ظاهراً بل صراحاً مع ان القول به قول بما لا یعلم اذ لم یرد ذلک فی
الاخبار المعتبرة فیما نعلم وما ورد من الاخبار الدالة علی ذلک کخطبة البیان
وامثالها فلم یوجد الا فی کتب الغلاة واشباههم انتهی وحاصل این
کلام در احتمال ثانی این ست که فاعل غیر مستقل گفتن حضرات ائمه طاهرین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین را اگرچه عقلاً باطل نیست اما دلیل نه دارد و
چیزی که دلیل نه دارد و نه می شود بان اعتقاد کرد خصوصاً آنکه اخبار
دلالت بر نفی آن می کند و سید العلماء آقا سید حسین اعلی الله مقامه
در حدیقه سلطانیه میفرمایند لغیر از خدا تعالی خالق و مدبر عالم نیست
خواه باستقلال باشد خواه بتفویض و اقدار [illegible] و این همه از ضروریات
دین ست و منکر آن خارج از دین پس نمیتوان گفت که احدی غیر از خدای
عزوجل خالق و رازق علی الاطلاق یا واسطه در خلق و رزق است

که ماعدای آن واسطه خاصه هرچه هست بتوسط وسیله است پس آنکه حکمای
فلسفه میگویند که واسطه فیض الٰهی عقل اول بل عقول عشره اند و آنچه
این طایفه میگویند که فعل الله و قدرت الله و عقل کل نبی و امام علیهما السلام
است واسطه تعلق عالم ماسوای خود اند شرک است و آنکه گفته اند چه استبعاد است
درین که حق تعالی جل جلاله بعد از آنکه بمقتضای حکمت بالغه بنای
عالم بر اسباب گذاشته بعضی را از میان مخلوقات برگزینند و آن را محل
جمیع فیوض و واسطه کل خیرات و مبدأ جمیع تاثیرات گردانند و متصرف
باشد در جمیع اشیا بتصرف تمام و عام باذن الله طرفه مضمونیست در مباحث
دینیه و مواعظ ایمانیه اصول اعتقاد محض نفی استبعاد چه مصرف دارد دلیل
قطعی در اصول دین درکار است نه اوهام تخییلیه و اگر محض رفع استبعاد در
نظر ظاهری کافی باشد باید سجود بلکه مطلق عبادت بر این وسائط روا دارند
زیرا که در نظر ظاهربینان استبعادی ندارد که خداوند عالم برای افضلین بشر
که جناب سید البشر صلی الله علیه وآله وسلم و بعدش حضرات ائمه اثنی عشر
صلوات الله علیهم اند سجود و طاعت روا دارد خصوصاً هرگاه ملائکه را برای
سجود حضرت آدم مامور ساخته باشد حضرات که از حضرت آدم علیه السلام
بهتر اند باید سجود برای حضرات مامور به باشد حال آنکه در شرع اسلام
سجود که بر حق حضرات آدس است سبب قرار دادن عمده الزام شرک

کفر است و همین است حال تفویض خلق و رزق که حضرات قائل آن را بعد
بعد الله تعبیر فرموده اند و بعضی شان در تفویض تصریح نموده و تاویل در
ازکار بعدم استقلال مثال تاویل کفار از مشرکین قریش و نصاری و یهود
لایق اصغا نیست اگر بنظر تامل بنگرند خواهند دانست که این عدم استقلال که آن
تعبیر بحاجت و توسط اسے لے خالقها الغنی بالذات و حاجت سائر خلق الیه الاستقلال
میکنند عین تفویض است مفوضه که حضرات را مستقل باین معنی میدانند که حاجت
بخالق خود نداشته باشند انتهی موضح الحاجة من کلامه الشریف و اگر قائل
به تفویض استناد بخطبة البیان و نحو آن بکند جواب آن این است که این
از روایات غلاة است و معارض است با اخبار صحیحه مسلمه بین الامامیه
و اگر فرض تسلیم صحت این خطبه را پس درین صورت واجب التاویل
است و قاعده مسلمه اسلام است که متشابه را تاویل میکنند چنانچه ید الله
فوق ایدیهم را تاویل میکنند و همچنین آیات موهمه تجسیم را و تمسک بمتشابه
و طرح محکمات جایز نیست کما قال سبحانه منه محکمات اخر متشابهات
فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاویله و محقق میرزا ابوالقاسم قمی اعلی الله مقامه جوابی مبسوط از
سوال خطبة البیان و امثال آن داده و در جامع الشتات
مذکور است و در ضمن آن میفرماید چه گونه عقل تجویز میکند که کسی

از مجموع قرآن و احادیث وادعیه دست بردارد که همه دلالت
دارند بر اینکه خدائی غیر خدا نیست و اینکه پیغمبر و ائمه هدی صلوٰة الله
علیهم بندگان خدا و مطیع امر و خائف از عذاب او و امیدوار ثواب
اویند و از برای این خطبه هم معلوم نیست که کلام کیست و از کجا نقل
شده خصوصاً بعد ملاحظه اینکه در میان اصحاب حضرات ائمه سلام الله
علیهم مثل مغیرة بن سعید و ابو الخطاب و نظرای ایشان بوده اند و
طریقه آنها هم [illegible] بستن و در کتابهای اصحاب ائمه داخل کردن
بوده دیگر هیچ وجه مظنه نسبت آن با حضرت امیر المؤمنین صلوٰة الله سلامه
علیه حاصل نمی شود بلکه مظنه بر خلاف آنست اگر نه گوییم که یقین است چنانکه
از آنچه پیش گفتیم و بعد از این هم بیان خواهیم کرد انشاء الله بموضع الحاجة و تفصیل
این مطالب در همین رساله فاضل قمی و افادات حسنیه جناب آقا سید العلما
اعلی الله مقامهما و در حدیقهٔ سلطانیه نیز مذکور است من شاء فلیرجع الیها
والله الهادی – پس اگر کسی ترجمة الله عالم
الله الله بکند و الله و انا
ست نه گوید بخیال اینکه

لا اله الا الله القوی
عبده ابو الحسن محمد بن
علی بن صدر الدین الموسوی

ابو الحسن ۱۲۹۶ سید

نفی صفات در ذات باری تعالی باید کرد آیا چنین کس موافق مذهب
حق و مذهب را ای علمای ما رضوان الله علیه گفته است یا فریده است

ج محصلے از براے این ترجمہ مفہوم نمے شود و مراد از نفی الصفات
در کلام حضرت کمال توحید نفی الصفات عنہ نفی صفات زائدہ
است پس اگر مقصود از ترجمہ مزبور مبالغہ در نفی زیادت صفات
است و آنکہ بجز ذات مقدس چیزے غیریت ندارد و اگر مقصود
این ست کہ معنے قادر و عالم محمول بر ذات مقدسہ نشود پس این خلاف
آیات و اخبار است کہ اثبات علم و قدرت در انہا براے خداوند
عالم شدہ است ۔ الله الہا وسے

لا الہ الا الله الملک الحق
عبدہ ابو الحسن محمد بن علی بن محمد المرتضی

س اگر کسے قائل معراج جسمانی و معاد
غیر جسمانی و حور قلیمانی باشد امام را علل اربع براے کائنات قرار دہد
کافر ست یا نہ و اقلاً غیر مومن ست یا نہ ؟ ج معراج آن حضرت صلی
الله علیہ و آلہ وسلم جسمانی بود و بجسم شریف اینکہ گذشت بغیر طے
و التقاے عناصر و امثال عناصر از حید بود و با آسمان صعود فرمودند و
اعتقاد باین از ضروریات دین ست و ہمچنین معاد و بہشت حور با
النسان خواہد شد و منکر معاد جسمانی خارج از دین ست و ائمہ علیہم السلام
را علل اربعہ کائنات گفتن خلاف مذہب امامیہ است بہ علت فاعلی
خداست و مادہ قدیم براے کائنات نیست بلکہ خدا و تنہا کائنات
را بلا مادہ خلق فرمودہ است آرے ائمہ علیہم السلام علت غائیہ خلق اشیا

کما دلت علیه الاخبار والله العالم

س اگر کسے بگوید چون انبیا و اوصیاء

محل ظهور صفات باری تعالے اند و

هر صفتے که در اینها یافته می شود حقیقةً صفته بارے است و بگوید که صفات

معصومین بعینه صفات الله است آیا قائل بعینیت صفات اینها با صفات

الله کافر است یا مسلم و اقلاً فاسق است یا نه ج بسم الله و بالله و له الحمد

حضرات انبیا و اوصیای ایشان علیهم الصلواة والسلام متصف بودند بان

صفات حسنه و کمالاتیکه خداوند متعال انها را در ذوات مقدسه

حضرات ایشان خلق فرموده بود مثل شجاعت و علم و ایشان را

مظاهر معجزات و کرامات کرده بود و قدرت و لیاقت اکتساب اخلاق

کریمه و عبادات و اعمال حسنه و عصمت از خطایا و ذنوب و صیانت از قبایح

و عیوب عطا فرموده بود نه بطریق اجبار و اکراه بلکه بتوفیقات خاصه و الطاف

و اعطاف مختصه پس اضافت صفات مذکوره بحضرات ایشان

بمعنے وجود این ها و قیام این ها است بذوات مقدسه ایشان بطریق قیام

مبدء مشتق بمصداقش علی وجه المباشره والحقیقه و این ها را بمعنی که گو

صفات برای خالق کائنات قرار دادن از جملهٔ صحت عاطل بلکه محض

فاسد و باطل است آری اضافت و نسبت این ها بطرف خداوند تعالے

باشد

باعتبار خلق و ایجاد و عطا می توان نمود چنانکه بالا اشاره باین کرده شد
پس اگر شخصی از راه اشتباه و جهالت قایل بمعنی باطل مذکور شود خاطی
و عاصی خواهد بود و اگر عالماً عامداً باین اقرار نماید بلا اراده معنی مجازی
و قایل شود به آنچه مستلزم آن است از بودن ذات پیغمبر و ائمه مثل خداوند
یا مرکب از اجزاء خارجیه یا تعدد واجب الوجود و یا صاحب نقص و عیب بودن
خداوند [illegible] پس محکوم بکفر و ارتداد خواهد بود والله یعلم ۱۲

س آیا وجود و ظهور صفات الٰهیه در ذوات حضرات چهارده معصومین
علیهم السلام است باین معنی که هر صفت که در معصوم علیه السلام می باشد همه صفات
الٰهیه بعینها است که در یکجا ظهور داشت مثل شجاعت و مروت
و حلم و علم و حسن الخلق و غیره جمیعاً معجزات و غیر معجزات و یا صفات
معصوم عین صفات الٰهیه نیست بیّنوا توجروا بعضی میگویند هر صفت معصوم
معجزات و غیر معجزات همه عین صفات باری تعالی است چنین قول
بیدینی است یا نه ۱۲ ج تفصیلش در جواب سوال اول گذشت فقط
یعنی اگر این کلام ماول نباشد موجب کفر و بیدینی است ۱۲

س معرفه امام علیه السلام عین معرفه باری تعالی است یا غیر ۱۲ ج
چونکه ذات باری تعالی مباین ذات امام و ذوات همه مخلوقات است
و صفات خدا عین ذات او تعالی است و معرفت کنه ذات خدا

برای هیچ مخلوق ممکن نیست بخلاف معرفت ذات پیغمبر و امام و صفات
ایشان که برای مردم ممکن است و پروردگار از صفات نقص و از صفات
جسم و خواص ممکنات از قبیل حلول و اتحاد و مانند این ها منزه و مبرا است
پس چگونه کسی را مجال ذهاب بطرف اتحاد میان معرفت خالق و
مخلوق خواهد بود معاذ الله والله يعلم [stamp] پس واسطه قرار دادن
حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام بین الرازق
والمرزوق والخالق والمخلوق جائز است یا غیر جائز ١٢ ج چونکه حضرات معصومین
علیهم السلام انکار از این هر دو امر بمبالغه تمام فرموده ما را از اعتقاد و
اقرار بآنها منع نموده اند لهذا نفی آن از ضروریات دین اسلام محسوب
گشته والله يعلم [stamp] پس جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم و یا جناب امیر علیه السلام را علت فاعلیه خلق یا علت فاعلیه رزق
و یا علت مادیه یا سبب خلق کل ممکنات دانستن بی دینی است و کفر صریح
است یا نه ١٢ ج بنابر حدیث قدسی لولاك لما خلقت
الافلاك جناب رسالت مآب و اهلبیت آنحضرت را که انوار مقدسه
ایشان مشتق از نور مقدس آنحضرت اند علت غائی خلق عالم می توان
گفت فقط نه علتی دیگر از علل اربعه العیاذ بالله والله يعلم [stamp]
پس معصومان علیهم السلام خصوصاً جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم

بالی و خالق کل ممکنات و جمیع کائنات دانستن بصاف صاف بلا تاویل
صحیح و اعتقاد برین کفر است بانه ۱۲ ج چنین اعتقاد و نیز ظاهر لاریب خلاف
دین است فقط سید مصطفی بن عبدة العلی محمد یاد س جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم و جناب امیر علیه السلام را عقل اول بیان خالق و مخلوق
دانستن و پیروی فلاسفه کردن که آنها عقول عشره را وسائط بین الخالق
والممکنات قرار میدهند سیدی و موجب خروج از دایره اسلام
است بانه ۱۲ ج قول فلاسفه درین باب باطل و ناصواب و جهل
است و اختیار آن بمعنی حقیقی عمداً بلا اراده تاویل بمعنی صحیح کفر است
والله یعلم سید مصطفی بن عبدة العلی محمد یاد س بعضی اشخاص قائل شده اند که جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مخلوق بالاصل و بالذات
اند و تعلق فعل خلق بایشان اصالة و بالذات ثابت است و تعلق آن بدیگر
ممکنات و سائر کائنات بواسطه ایشان و بالتبع و بالعرض ثابت است
یعنی چنانچه تعلق فعل تحریک کشتی بالاصل و بالذات است بجالس
کشتی بالتبع و بالعرض و بالغیر است آیا موافق طریق مستقیم اصولیین اثنا عشریه
گفته اند یا مخالف دین مبین ۱۲ ج از تحریرات اجوبه متقدمه جواب
این دریافت می توان کرد والله اعلم العبد حسین از جواب چهارم ظاهر
شد که واسطه تجویز کردن مطلقا جایز و موجب سیدی است

عقل و نقل است پس معنے چه وارد ۱۳ ج مراد از نفی صفات از
ذات خالق کائنات سلب زیاد وصلے اختصاص است بر ذات او تعالے
یعنے هیچ صفتے علاوه از ذات پروردگار عارض او نیست مثل صفات
مخلوقات پس معنے الله عالم این است که خود ذات مقدس او دانا و آگاه است
از همه اشیا بدون این که غیر ذات او تعالے صفت علم یا آله یا واسطه
باشد که بذریعه آن او را آگاهیے حاصل شده باشد همچنین معنے الله
قادر این است که خود ذات او تعالے شانه توانا و صاحب حکومت و اختیار
است بدون این که صفت قدرت یا آله یا واسطه علاوه از ذاتش پیدا
او بوده باشد که بذریعه آن او را توانائے حاصل شده باشد
مثل انسان و باشد او و همچنین دیگر صفات کما [illegible] را باید [illegible]
پس مرجع صفات الهیه بطرف انتزاعیات است نه انضمامیات
خواه صفت ذاتی باشد مثل علم و قدرت و خواه صفت فعل باشد مانند
خالقیت و رازقیت پس ترجمه الله خالق الله الله الله عالم الله الله بکذا
بی فهمے است و تفصیلش و تفرقه میان مراد از صفت ذات و صفت
فعل موقوف است بر مطالعه کتاب حدیقه سلطانیه و غیره از کتب کلامیه
والله یعلم س ۱۱ امامت از نبوت و رسالت افضل و اشرف
و اعلے است یا نه و اگر و اشرف و اعلے و افضل است پس [illegible] اشرف و افضل

یا لغۃً اگر امامت لغۃً افضل است از رسالت و نبوت لغویہ پس آیا
بمعنی پیشوا است و سردار است و غیرہ اشرف است یا امامت
بمعنی اوسط بالتصرف مفصلاً و واضح ارشاد شود ۱۳ ج باسمہ سبحانہ والحمد
از کلام علمای اعلام مستفاد می شود کہ لفظ امام در اکثر اطلاقات شرعیہ بسہ
معانی مستعمل گردیدہ یکی آنچہ در بحث امامت ذکر نمودہ اند بمثل این
عبارت کہ مراد از امام کسی است کہ مقتدا و پیشوای امت پیغمبری باشد
در جمیع امور دین و دنیا مثل آن پیغمبر بہ نیابت و وصایت او نہ بالاستقلال
و صدق امام باین معنی بر ائمہ اثنی عشر صلوات اللہ علیہم و ہمچنین بر اوصیا
محققہ پیغمبران سابقین واضح و عیان و مستغنی عن البیان است و اطلاقش بر
ہیچ یک از انبیا و مرسلین بمعنی ناکہ ہیچ نبی باشد دوم آنکہ مراد از امام
انسانی است کہ منصوب شدہ باشد از جانب پروردگار برای پیشوائی
و مقتدا بودن برای مردمان یعنی باینست این کہ مرجع خلایق باشد در ہمہ امور
دین و دنیا اگرچہ برای او بالخصوص شریعتی جداگانہ و حکم بانفاذ حدود و
سیاسات حاکمانہ حاصل نباشد و امام باین معنی اعم است از اول
کہ اطلاقش بر ہر نبی و رسول و وصی برحق صادق می آید سوم آنکہ بمعنی
دوم مقتدا باشد باین کہ برای او شریعتی جدیدہ مقرر شدہ باشد و فائز باشد
بمنصب ریاست و حکومت عامہ و سیاسات مدنیہ و انفاذ حدود و مامور باشد

بجہاد

بجهاد وقتال با کفار ، ولکن مع تحقق الشرائط به اصالت واستقلال نه
بروجه نیابت ووصایت چنانکه در آیت انّی جاعلک للناس
اماماً الآیه مراد از لفظ امام ظاهراً همین معنی است چنانچه مستفاد
می شود از کلام بعض مفسرین موثقین واگر ثابت شود که حضرت خلیل الرحمن
بعد مبعوث شدن برسالت باین خطاب مخاطب شده بود پس مراد
بودن معنی مذکور از ان علی الظاهر متعین خواهد بود واطلاق لفظ امام
باین معنی که بالاتر از همه مراتب است بر هیچ وصی ونایب پیغمبری نتوان
کرد بلکه بر اکثر انبیای صادقین هم صادق نمی آید کما لا یخفی چه این مرتبه
اختصاص دارد بچند پیغمبران اولوالعزم مانند حضرت ابراهیم وحضرت موسیٰ
وجناب خاتم المرسلین که افضل از کافهٔ ایشان بودند بمرتبه جلیله مزبوره
بطریق اولی فائز شده بودند ولکن اگر ازین معنی بعض قیود حذف کرده
شود اعنی تجدید شریعت جداگانه وقید اصالت واستقلال ومانندش
پس اطلاقش بر هر یکی از ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین صحیح
خواهد شد چنانکه از آیهٔ انفسنا وحدیث انت منّی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی ومانندش امر مذکور ثابت می شود
حاصل آنکه بادلهٔ معتبره ثابت گردیده که ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام سوای
مرتبهٔ نبوت ورسالت در اکثر فضائل ومناقب کما لا [illegible]

بجناب خاتم الانبیاء بود کما هو مفضول نسبت به البعض وچونکه آنحضرت افضل بودند از همه انبیاء سابقین
پس حضرات ائمه هدی علیهم السلام درین مرتبه هم شریک گشته از جمله انبیاء
افضل گردیدند والتفصیل لا یسعه المقام والعلم عند الله العلیم العلام اجل الاعلام
میر اثنا عشری عصر سن یعنی امامت را اعم مطلق از نبوت و
رسالت نوشته اند چنانکه صاحب مجمع البحرین اما امامت بحسب لغت بمعنی
پیشوائی مقصود است یا امامت مصطلحه اح اطلاق لفظ امام بحیثیت معنی
مستعمل گردید پس بنا بر بعض انها اعم است و بنا بر بعض اخص و
تفصیلش بالاغراب گذشته و امامت مصطلحه معروفه در علم کلام عام نیست
والله بعلم یعنی امامت لغویه مقصود است سن آنچه در
مجمع البحرین است که امامت بمرتبه لا بشرط لغویه شامل نبوت و رسالت است
و بمرتبه بشرط لا شی نبوت و رسالت را نیست اما ازین عبارت افضلیت
امامت بر نبوت و رسالت لغویه مستدل نمی شود و یا نه اگر افضلیت امامت
بر نبوت بجهه عمومیت امامت لغویه مستدل شود و یا جسم افضل از حیوان و حیوان
افضل از انسان و انسان افضل از زید باشد و این غلط صریح است و اگر
بالفرض لغة افضلیت ثابت شود پس ازین افضلیت امامت غیر لغویه ثابت
کردن بیجا است یا نه ۱۲ اح لفظ امام لغة یعنی مطلق پیشوا اعم است و عمومیت
دلیل افضلیت نمی تواند شد والله بعلم سن یعنی اشخاص گوید

و نوشته اند که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم امام نیز بودند
و امامت آنحضرت اشرف و افضل بود از رسالت و نبوت خود آنحضرت
پس همین امامت که افضل و اعلی و اشرف بود از رسالت و نبوت آن
سرور بعینها بلا تفاوت و فرقی منتقل شد بسوی حضرت امیر علیه السلام
آیا چنین اعتقاد موافق اصول اثنا عشریه است یا نه براے تفہیم
در جواب سوال ۱۳ محرر گردیده فقط　[seal]　پس بعضے حضرات
نوشته اند که امامت کلی و مطلق و اعم از نبوت و رسالت حضرت
ختمی مآب است و نبوت و رسالت فرد امامت و جزئی آن و مقید
و می نویسند که همین امامت که کلی است و اعلی و اشرف از رسالت و نبوت
حضرت رسول منتقل شد بجناب امیر علیه السلام چنین اعتقاد و چنین کلام
صحیح است یا غلط ظاهرا غلط معلوم می شود باین وجه که چون امامت
مطلقه و اعم و کلی فرض کرده شد پس امامت جناب امیر علیه السلام هم
یک فرد آن امامت مطلقه است در صورت انتقال آن کلی افضل و اشرف
بسوی جناب امیر علیه السلام معنے ندارد باین وجه که از انتقال کلی اشرف
و شئ اعم الطرف شئ دیگر انتقال جزئیات و افراد لازم می آید باینکه اعم و
مطلق در خارج یافته شود و طرفه اینکه بدون جزئیات ان هو الاخبط عظیم
و وجود کلی مطلق در خارج صورت جواز ندارد و انتقال کلی معنے ندارد و لهذا

س اگر کسے بگوید کہ امامت مطلقہ کلے است واعم و بمرتبہ بشرط لا و نبوت و رسالت جناب رسالت مآب جزئی واخص و فرد آن کلے است و باز بگوید کہ این کلے واعم اشرف است وافضل و اعلی از خص جزئی و فرد خود چنین قائل در خبط افتادہ است یا نہ ۱۲

ج خالی از اہمال نیست فقط یعنی مہمل است

العلما محمد ہادی مصطفی بن محمد

س قول باین کہ امامت مطلقہ کلی واعم است و نبوت و رسالت جزئی و فرد واخص این کلے و این کلی یعنی امامت بعینہا منتقل شد بسوئے جناب امیر علیہ السلام آیا ازین کلام محتمل الفظام لازم می اید کہ جناب امیر علیہ السلام نبی و رسول ہم باشند معاذ اللہ یا نہ ۱۲

ج مثل ما تقدم است فقط یعنی مہمل است

العلما محمد ہادی مصطفی بن محمد

س امامت مطلقہ را کلے و بمرتبہ بشرط لا شیء گفتن و نبوت و رسالت جناب رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ را جزئی و بمرتبہ بشرط شیء گفتن و باز بین این کلی و چنین جزئی استلزام قرار دادن باین طور کہ امامت مطلقہ ملزوم و نبوت و رسالت لازم امامت است صحیح است یا غلط ۱۲

ج محض غیر متصور فقط

العلما محمد ہادی مصطفی بن محمد

س میان امامت کلی و نبوت جزئی تلازم گفتن باین طور کہ امامت ملزوم و نبوت لازم و بالعکس است صحیح است یا غلط و ہم با تقریر استلزام کہ در سوال سابق مرقوم است مغائرت وارد یا نہ ۱۲

ج مثل سابق است فقط یعنی صحیح نیست

العلما محمد ہادی مصطفی بن محمد

س در کافی از محمد بن سنان از زید شحام روایت می کنند کہ زید گفت شنیدم از

حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود ان الله تبارک و
تعالی اتخذ ابراهیم عبداً قبل ان یتخذه نبیا
وان الله اتخذه نبیا قبل ان یتخذه رسولا وان الله
اتخذه رسولا نبیا قبل الا س ازین حدیث افضلیت امامت بر رسالت
ونبوت مستنبط می شود یا نه و اگر مستنبط می شود پس این حدیث صحیح هم
است یا نه ومثل این حدیث در کافی حدیث دیگر نیز است صحیح است یا نه
واگر افضلیت امامت بر رسالت ونبوت ثابت شود پس بیان فرمایند
که افضلیت امامت بحسب لغت ثابت می شود یا افضلیت امامت مصطلحه
ج ازین حدیث افضلیت مرتبه امامت از نبوت و رسالت هر دو
ظاهر می شود ولکن امامت بمعنی خاص مقید بقید نبوت نیست نه امامت مصطلحه
چنانکه تفصیلش در جواب سوال (۱۳) بحمد الله بوجه احسن گذارش گردیده پس اثبات
افضلیت امامت جناب امیر علیه السلام از رسالت ونبوت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم ازین حدیث عجب است فقط [illegible] س اگر کسی اختراع
کنند که امامت مرتبه باطنیه است ونبوت و رسالت مرتبه ظاهریه مرتبه باطنیه
اشرف واعلی است از مرتبه ظاهریه پس امامت افضل واعلی است از مرتبه
رسالت ونبوت چنین اختراع در عقائد خوب است یا نه ۱۲ ج خوب نیست
زیرا که قضیه که در حکم صغری است محض مخترع است وممنوع مخترع را باید بدلیل

نبوت برساند و کبری هم کلیه ندارد و ۱۳ **س** روایتی که در کافی از محمد بن
سنان از زید شحام است و متضمن بر حصول مرتبه امامت برای جناب ابراهیم خلیل
علیه السلام بعد نبوت آنحضرت بمراتب جلیله چند است صحیح السند نیست ثانیاً و اگر
صحیح السند است پس افضلیت امامت بر رسالت ازین روایت ثابت می شود
ثانیه ۱۳ **ج** بر تقدیر ثبوت افضلیت امامت حضرت ابراهیم علیه السلام بر رسالت
خود آنحضرت می توانیم بگوییم که حضرت خلیل بعد استجماع مراتب رسولان اولی العزم
پیشوای انبیای غیر اولی العزم شدند نه اینکه مطلق پیشوایی افضل باشد از رسالت
چنانکه واضح است از قوله تعالی **یوم ندعو کل اناس بامامهم**
و نیز **ائمة یدعون الی النار** و غیر آن که امام اخیار و امام اشرار
و امام متقیان و امام فاسقان و امام المسلمین و امام الکافرین می باشند و نیز ظاهر
نیست که امامت غیر خلیل نیز از رسالت او افضل باشد و بر تقدیر فرض این امر نیز
لازم نیست که امامت خود جناب رسالت مآب هم افضل بر رسالت خود آنحضرت
باشد و علی الفرض لازم نمی آید ازین که مرتبه امامت جناب امیر علیه السلام افضل
از رسالت رسول خدا باشد و انتقال همان مرتبه امامت که افضل از رسالت
بود از جناب رسالت مآب بعینها بطرف جناب ولایت مآب لا معنی له بلی چه طور
افضلیت امامت امیر المؤمنین علیه السلام از رسالت جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم و یا مساوات هردو ثابت خواهد بود و چون صورت استدلال

چنین است حیف از اثبات چنین دعوی که وصی رسول افضل از رسول باشد فقط ۱۲

س اگر ثابت شود که فلان کس یقیناً شیخی المذهب پیرو شیخ احمد احسائی است

و در علوم و اعتقادات و بابیه و سید کاظم رشتی است و جناب رسول خدا و ائمه هدی

علیهم السلام را واسطه بین الخالق والخلق قرار دهد و واسطه بین الرازق والمرزوق قرار دهد

و آنحضرت را عقل اول چنانچه اهل فلاسفه گویند و یا باقی کائنات و سبب جمیع

کائنات قرار دهد و قائل باشد که جسم اطهر جناب رسول خدا صلی [الله علیه و آله] در

وقت المعراج خرق و التیام لازم نیامده و گوید که امامت مطلقه و ولایت

مرتبه اش بالاست افضل و اشرف و اعلی از رسالت و نبوت حضرت سرور کائنات

بود و همین مرتبه علما غیبیه منتقل بجناب امیر علیه السلام شد بلا فرق و گوید که جمیع

الله عالم الله ... است و الله رازق الله الله الله خالق الله الله و گوید که صفات

حضرات حقیقه صفات باری تعالی است معجزات و غیر معجزات جمیعا و ازین قبیل دیگر

مزخرفات قائل باشد و باوجود که ما نگو ادعای اجتهاد بالاطلاق کنند آیا اقتدا

چنین کس صحیح و در نماز جائز است و ثواب هم حاصل خواهد شد برای مقتدیان یا

و بر وعظ او اعتنا باید کرد و یا نه ۱۲ ج تقلید او و اقتدای او در نماز و غیر نماز

مطلقا جائز نمی باشد و اجتناب از صحبتش حتی الامکان لازم است و الله اعلم ۱۲ عفی عنه

العلی محمد یاسین
مصطفی بن ...

تمام شد

دیگر قابل غور و فکر مؤمنین ست که در شب بیست و دوم ماه صفر در خانه معلی
القاب جناب مولوی صادق علی صاحب مجلس عزای جناب سید الشهداء قتیل
العبرا علیه التحیة والثنا بود و فقیر نیز در آنجا موجود بود دیدم شخصی شاگرد رشید فاضل
معاصر اعنی شیخ محمد علی صاحب خراسانی را که چون بر این فقیر نظرش افتاد خلاف
معمول سبقت در سلام و تعظیم تمام کرد تعجب کردم بعد ساعت چون مردم بسیار جمع
شدند شاگرد رشید بر منبر رفت و از حضار اذن طلبید که هرچه بر زبان آرم و هر
مضامین که بیان کنم آیا شما راضی هستید اذن دادند که هرچه بخواهی ماذون هستی
بخوان پس بیان کرد آنچه مے خواست مردمان بر هر مضمون بلکه بر هر جمله واه واه
و سبحان الله و صلوة بر زبان جاری کردند و جناب مستطاب مولوی سید کاظم
علی صاحب که از اول مجلس تا آخر آن تشریف مے داشتند و متوجه بیان او بودند
مگر ساکت و صامت شاهد عدل اند بر این همه که در ذیل نقل مے کنم تعجب ست
از مؤمنین که متوجه بدل و جان بودند و از بیان او راضی بودند و سبحان و تحسینه
میفرمودند و حال آنکه آن واعظ مضامین غیر مشروعه و اعتقادات کفر و زندقه
و بعضے اصول غلو آمیز و عقاید باطله را تلقین میکرد اگر مؤمنین دانسته و باهوش
و حواس مبادا دل بر وعظ او داده بودند و بر آن معتقدات رضامند بودند
پس برای مؤمنین مستمعین نیز کار مشکل مے انجامد که خلاف دین را شنیدن و بر آن
رضامند شدن موجب بیدینی ست و در تحت عموم آیهٔ سمعتم الخ

فرضیت بیان داخل مے شوند معاذ الله پس اگرچه رد کلام واعظ شاگرد رشید
شیخ معاصر چون مباحثه با جهال ست وَکَلِّمُوا النَّاسَ عَلیٰ قَدْرِ عُقُولِهِم
نیز مقتضی ست که رد او نکنم چه که اگرچه بعبارت آسان بوضوح رد کرده شود تاهم چیزی
مضامین عالیه لابد بیان می آید پس اینها از فهم آن قاصر خواهند ماند مگر محض سکوت وامر
معروف نکردن هم خوب نیست ورنه اینچنین بیانات واهیه در عقاید حقه از جهال روز افزون
خواهد شد لهذا بنظر هدایت وسد باب برای آینده چیزی بر قلم آوردن پر ضرور وامر اهم
مے نماید والله هرگز مجادله نے نویسیم بجهت اینکه مجادله حرام ست علی الخصوص درباب
حق تعالی نباید نمود که مے کشد کم کم بجای که لایق بذات مقدس او نباشد واز حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر آیه وَاَنَّ اِلیٰ رَبِّکَ الْمُنْتَهیٰ فرمود که هرگاه
سخن بحق تعالی بکشد باز ایستید وخاموش شوید واز ذات مقدس او تعالی تفحص وتجسس
نکنید وحاصل تفسیر آیه آن ست که خلایق تمام بحق تعالی راجع ومنتهی می شوند و
بهمین معنی ست که وَاِلَی اللهِ الْمَصِیْر واز آن حضرت علیه السلام فرمودند که ای فرزندان
آدم علی نبینا وعلیهم السلام اگر مرغے دل ترا بخورد سیر نگرداند دل تو او را بسبب کوچکی
قلب تو وبمقدار سر سوزنی چیزی بر چشم تو نهند آنرا بپوشاند بمرتبه که چیزی را
نتواند دید پس بر این چگونه اراده تو آن باشد که باین دل وچشم خود بدانی بادشاه
بزرگ آسمان وزمین را و ذات قادر وقدیم وواجب الوجود را واگر راست میگوی
که من شناختم خدا تعالی را پس نگاه کن باین آفتاب عالمتاب که یک مخلوق ست

از مخلوقات او اگر ترا یک ساعت قدرت باشد که تا آن ساعت نگاه کنی چشم خود را بنور او منور گردانی پس تو راست مے گوئی که علم بذات مقدس و تعالی حاصل کردہ و جناب امیر المومنین علیہ السلام فرمود که هر که بمنازعه و مجادله طلب دین نماید زندیق و بیدین گردد اما حجت گرفتن بر جماعت مخالفین دین بقول حضرات رسول خدا صلی اللہ علیه و آله وسلم و ائمه هدی علیهم السلام یا بمعانی کلام ایشان جائز ست کسی را که معانی کلام معجز نظام ایشان را نیکو داند اما کسے که معانی کلام ایشان را نیکو نداند شروع در آن ممنوع ست و کف لسان لازم چنانچه شخصے از حضرت امیر المومنین علیه السلام سوال نمودہ از باب قدر حق تعالے حضرت چنین فرمود که قدر دریا بے پایان ست در آن قدم منه و چون بار دوم پرسیدہ فرمود که قدر راه تاریک ست بآن راه مرو و چون سوم بار پرسید جواب فرمود که قدر سّریست از اسرار الٰہی و پردہ ایست از پردہ ہاے او و حرزیست از حرز ہاے او که بر داشته شدہ است از پردہ غیب خدا تعالے و در ہم پیچیدہ است و از فہم خلق دور ست بمرتبہ که دریافت او نتواند نمود و مہر کردہ شدہ است بخاتم حکمت خدائے عز و جل و آن در سابق علم او معلوم ست و مخفی گردانیدہ و بیک طرف نہادہ آنرا از علم بندگان و قدر و مرتبہ او تعالے بلند تر ست از رسیدن عقلها و علمهاے خلایق و از این جہت در نمے یابند آنرا بحقیقت الٰہیت و بقدرت ربانیت

موعظه مفصله اولیٰ مؤمنین

نقل وعظ شاگرد رشید شیخ محمد علی الخراسانی —

درود بخوانید

کل حکماے اہل فلاسفه قائل اند که اَلْوَاحِدُ لَا یَصْدُرُ عَنْهُ
اِلَّا الْوَاحِدُ و حق گفته اند (یعنی از شی واحد چند شیٔ پیدا نمے شوند مگر یک شیٔ)
توضیح اینکه پیدا کردن لوح و قلم و عرش و کرسی و افلاک و کواکب و ملایک و
عناصر و زمین و جنات و حیوانات و نباتات و جمادات کار باری نیست
چراکه باریتعالے واحد ست و محض بسیط پس از او زیاده از یک پیدا نشده است
لہذا حکما عقول را واسطه ها قرار داده اند میان خدا و عالم که این عقول عشره
تمام کائنات را خلق کرده اند و باریتعالے محض عقل اول خلق کرد و بس و
باز عقل اول پیدا کرد عقل ثانی را و فلک اول را و ہکذا و در شرع ہم ہمین
طور بودن وسائط ثابت ست در خلق عالم که جناب باری تقدس و تعالے
که واحد محض ست اول خلق کرد انوار طاہره چہارده معصومین صلوات اللہ
علیہم اجمعین را و این بزرگواران خلق کردند کل کائنات را پس تواند شد که
باریتعالے واحد و بسیط محض ست خالق و فاعل افعال کثیره باشد بلکه بنا بر
شرع شریف ہمین حضرات معصومین علیہم السلام مثل عقول عشره در فلاسفه
خالق ما سوا اللہ تعالے و جمله کائنات اند مومنین را باید که باین اعتقاد راسخ
بمانند —

رَدِّ موعظه مفصله اولیٰ

آنانکه از اہل فلاسفه بیدین محض اند قائل این فقره نامرضیه و معتقد این شده اند

اَلْواحِدُ لایَصْدُرُ مِنْهُ اِلّا الْواحِدُ واین شرک ست بالضرورت پس عیان
دین و اسلام در شرع شریف چنین معتقد هیچ شرک را اختراع و تجویز کنند محض بیجا
و دور می باطل کردن از دین ست که چون خلق کائنات بالفرض از ذوات طاهره
بانجام رسید پس این لاریب اعتقاد ست بشرکاء الباری تعالی عنه و حال آنکه
شریک باری ممتنع و محال ست پیمانه و کافه مسلمین عقلاً و نقلاً و معتقد باین خارج
از اسلام می شود باتفاق سائر مسلمین و نجس محض میشود باتفاق کل مومنین اگر
مسلمی بعد از قبول اسلام معتقد باین چیزها بشود لابد مرتد فطری خواهد شد که توبه او
قبول نمیشود باتفاق دین علما و واجب القتل می شود و نیز وجه اعتقاد کننده
چنین مزخرفات از نجاست بیرون نمی شود بل از این معتقد افضلیت حضرات معصومین
علیهم السلام لازم می آید بر ذات واجب تعالی که اخش ست از تجویز شریک الباری
تعالی و تقدس زیرا که حضرات معصومین را فاعل افعال کثیره قرار داد و خالق مخلوقات
عدیده و جناب ایزد متعال را خالق بعض مخلوق دانست العیاذ بالله شد اعتقاد
بوحده لاشریک له ندارد و یا معنی وحده لاشریک له بطور خود اختراع کرده باشد
ان هو الا خبط عظیم و جهل جسیم۔ علاوه از این تجویز [illegible] مستقله کائنات از غیر مستقله
و قرار دادن غیر خدا یعنی نور حضرت رسول الله صلعم و جناب ائمه علیهم الصلوۃ والسلام
را خالق عالم بدلیل اینکه خدا تعالی بسیط صرف ست چطور نشاید صدور افعال
کثیره می تواند شد محض غلط ست و باطل و تدلیس بعوام جاهل بدلیل اینکه

و بطلانش باطل که مستجمع النقیضین ست که خالق و جاعل چند اشیاء نباشد بسبب بساطة و هم خالق چند معصومین علیهم السلام باشد و هو محال پس واضطه می الیه را ضرورست که بگوید که خداوند عالم خلق کرد محض نور حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را و بعد و آنحضرت خلق کردند حضرت علی علیه السلام را و حضرت علی علیه السلام خلق کردند امام ثانی را صلوة الله علیه و او شان خلق کردند ثالث را و هکذا العیاذ بالله اگر بگوید که چون این همه انوار نور واحد ست پس خلق مخلوقات کثیره از مصدر بسیط لازم نمی آید می گوییم که آیا میان این حضرات تغایر ذاتا هست فهو المطلوب و یا تغایر عرضاً فهو خلاف الواقع اتفاقاً علی ان التغایر بالعرض بین المجعولات نیز موجب بطلان بساطة جاعل متصور و هو واضح بالتامل پس باید بگوید که تعدد ذات حضرات علیهم السلام متغایر بالعرض و بالاعتبار هم نیست این حضرات باهم عین محض اند من جمیع الوجوه و هو کما ترے باقی ماند سند برین مطلب که مجوز وجود شریک الباری و معتقد بآن و مجوز باینکه خالق عالم معصومین اند و رازق عالم و محیی و ممیت حضرات اند کافر و نجس ثبوت نجاست بر تقدیر ثبوت کفر و بدیهی و شرک ظاهرست و ثبوت کفر والحاد و خروج از اسلام این هم واضح ست ضرور نیست که هر مطلب واضح البطلان بدلیل و سند باطل کرده شود که ظاهرست اگر خداوند عالم بسبب وحدت و بساطت خود عالم را پیدا نکرد بلکه ببین انوار طیبه معصومین علیهم السلام را

ویا صرف نور محمدی صلی الله علیه وآله وسلم را خلق کرد پس باید لقب باریتعالے
خالق عالم واﷲ ورازق عالم ومحیی وممیت ورب العالمین وخالق کونین
ومبعث ومرسل وخداوند عالم وغیرها همه باطل شود ویا این همه القاب بر ذات
باریتعالے مجازاً اطلاق کرده شود نه حقیقةً وثواب دادن وعذاب کردن قهر ورحم
وغیر ذلک هیچیک فعل الله نباشد ورنه تعدد افعال لازم مے آید بحسب زعم اینکه
از واحد کثیر صادر نمے شود نعوذ بالله من الکفر والضلاله۔ واگر بخواهم که بخاطر
مومنین بدلیل عقل ونقل ثابت کنم پس ادله نقلیه که هم ادله عقلیه است حقیقةً
این ست که کل علمائے ما قائل اند بکفر قائل چنین قول ومن جمله آنها این ست که
شیخ ابن بابویه مے فرماید در اعتقادات خود که غالیان ومفوضه کفار اند۔ قال آنکه
کسی ست که اعتقاد بالهیت وخدائی وخالقیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا اعتقاد
به نبوت وپیغمبری امیر المومنین ع یا باقی ائمه اطهار ع ویا بخدائی امیر المومنین ع دارد
ومفوضه کسانی هستند که چون حق تعالے خلقت حضرت سید المرسلین ص وحضرت
امیر المومنین ع نمود جمیع مهمات عالم چه خلق عالم وچه انتظام عالم وتدبیرش
همه باین حضرات گذاشت پس ایشان زنده مے کنند وایشان مے میرانند ویا
روزی مے دهند ویا پیدا مے کنند خلایق را پس بر شیخیه این هردو فرقه نیز کافر
اند ونجس واز جهودان بدتر اند واز ترسایان ومجوسان نیز بدتر پس
ازاینجا نیز ثابت شد که شیخ احمد احسائی کافر بود ونجس که ذوات حضرات [illegible]

المرسلین و ائمهٔ طاهرین را خالق عالم و واسطۂ خلق کائنات می دانست و بعضے آنها نیز کافرند که فیض الوہی را یا لفظ کن را خالق کائنات مے دانند و ہمچنین آنها کافرند که بخدائے برحق دو خدائے دیگر را شریک می گردانند اعنی طائفهٔ ملاحدهٔ و نصاریٰ و آنها نیز کافرند که از اقانیم ثلاثه خدا را مے دانند یکے اقنوم الاب و آنرا ذات گویند دیگرے اقنوم الابن و آنرا علم خدا نند و سومی اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و اقنوم ثالث ہمی اصل چیزی را گویند و روح القدس جبرئیل و حضرت عیسی علیہما السلام را ارادہ مے نمایند و خدا راضی نیست از بندگان خود که اختیار کفر کنند و بذات باریتعالےٰ شریک گردانند و در شرح باب حادی عشر علامه حلی رحمہ قول الواحد لا یصدر عنہ الا الواحد را باطل و ہیچ گفته شد بلکه در تجرید و شرح تجرید و غیرہ ہم باطل کردہ شد و اگر چشم دارند ملاحظه کنند و ظاہر ست که چون خالق کائنات و مدبر عالم بغیر باری تعالیٰ باشد باید باریتعالےٰ در افعال خود محتاج بغیر باشد و احتیاج از شان ممکن ست پس خدا در عالم واجب الوجود نباشد بلکه ممکن و محتاج باشد معاذ الله چه کفر صریح ست خدا ہر مسلمان را ازین اقوال ... نگاہ دارد آمین یارب العالمین و ہمین قدر برائے سند کافیست از برائے ہدایت یابندگان و اگر بخواہم زیادہ ترازین سند ذکر کنم پس بہتر و این معتقد قرآن مجید ہم ست پس باید دانست که در سورۂ رحمن ست الرحمن علم القرآن ط

خَلَقَ الْاِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَیَانَ یعنی خداوند عالم تعلیم کرد قرآن را و پیدا کرد انسان
را و تعلیم نمود قوت بیان داد پس ازو اغلط بیچاره مسیحیه است که حق تعالے واحد
بسیط است و خلق چند اشیاء و مصدر چند افعال نمیتواند شد پس چگونه فعل تعلیم
قرآن و تعلیم بیان و پیدا کردن انسان که یک فعل مغائر فعل آخر است از واحد بسیط
صادر شده حال آنکه خداوند کریم خود اقرار مے فرماید که من خود بلا شرکت احدی فاعل
افعال کثیره ام و در همین سوره باز مے فرماید وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ
الْمِیزَانَ و باز مے فرماید وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا لِلْاَنَامِ و باز مے فرماید که خَلَقَ
الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ
یعنی آسمانها را خداوند عالم خلق کرد و بلند ساخت و میزان اعمال را خداوند عالم
پیدا کرد و قرار داد و زمین را برای عباد خود خداوند کریم پیدا کرد و بجایش
وضع کرد و آدمیان را خدا پیدا کرد از گل مثل خذف و جنات را خدا پیدا کرد
از آتش بلا دود یعنی از شعلهٔ محضه یَا اَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوْا رَبَّكُمُ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ
وَالَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ۝ الَّذِیْ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ فِرَاشًا
وَّالسَّمَاءَ بِنَاءً وَّاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجَ بِهٖ مِنَ الثَّمَرَاتِ
رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ اَنْدَادًا وَّاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ط یعنی ای مردمان
عبادت کنید پرورش کننده خود را که او پیدا کرد شما را و آنها را که قبل شما بودند
شاید که پرهیزگار بشوید چنان پروردگار که زمین را برای شما فرش ساخت

آسمان را عمارت و نازل کرد از آن آب را و میوہ ہا از زمین پیدا کرد برائے رزق شما
پس بے قرار و ہمید برائے چنین پروردگار را حال آنکہ شما این ہمہ را سپید انید و در سپارہ
بیستم سورۂ نمل ست اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَاَنْزَلَ لَكُمْ مِّنَ السَّمَآءِ
مَآءً فَاَنْۢبَتْنَا بِهٖ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ ج مَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُنْۢبِتُوْا شَجَرَهَا ءَاِلٰهٌ مَّعَ
اللّٰهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَّعْدِلُوْنَ ۞ اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ قَرَارًا وَّجَعَلَ خِلٰلَهَآ
اَنْهٰرًا وَّجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ءَاِلٰهٌ مَّعَ
اللّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ ۞ اَمَّنْ يُّجِيْبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَ
يَكْشِفُ السُّوْٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ الْاَرْضِ ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ قَلِيْلًا مَّا
تَذَكَّرُوْنَ ۞ اَمَّنْ يَّهْدِيْكُمْ فِيْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُّرْسِلُ
الرِّيٰحَ بُشْرًاۢ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهٖ ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ تَعٰلَى اللّٰهُ
عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۞ اَمَّنْ يَّبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهٗ وَمَنْ يَّرْزُقُكُمْ
مِّنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ قُلْ هَاتُوْا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ
صٰدِقِيْنَ ۞ قُلْ لَّا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْغَيْبَ اِلَّا
اللّٰهُ وَمَا يَشْعُرُوْنَ اَيَّانَ يُبْعَثُوْنَ ۞ بَلِ ادّٰرَكَ عِلْمُهُمْ
فِي الْاٰخِرَةِ بَلْ هُمْ فِيْ شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُمْ مِّنْهَا عَمُوْنَ ۞ باز درین سورہ
مے فرماید اِنْ تُسْمِعُ اِلَّا مَنْ يُّؤْمِنُ بِاٰيٰتِنَا فَهُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۞ و باز درینجا
میفرماید اَنَّ النَّاسَ كَانُوْا بِاٰيٰتِنَا لَا يُوْقِنُوْنَ ۞ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ

فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ۝ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم
بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ و باز مے فرماید أَلَمْ
يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ یعنی کدام شخص بیافرید آسمانها و زمین را و فرود
آورد از برائے شما آب را از آسمان یعنی بجز خدائے برحق دیگرے نیافرید
و نه نازل کرد آب را و رویانیدیم باغهائے تازه تازه را که برائے شما ممکن نبود
که شما برویانید درختان آن را آیا با خدائے برحق دیگرے شریک است که او
با خدا شریک شده این کارها را بانجام برساند و یا دیگرے سوائے خدا معبود
این کارها را کرده است چنانکه کفار زعم و ادعائے باطل مے کنند بلکه این
گروہے هستند که از راه راست بجز فرار مے کنند نه بلکه مے پرسم که کدام
شخص زمین را جائے قرار ساخت و در میان زمین جوها و نهرها را پیدا کرد و پید
زمین کوه ها سبب فرمید و کرد میان دو دریا پرده آیا شخص دیگر شریک است
با خدائے برحق بلکه اکثر آنها با این امر اعتقاد نمے آرند نه بلکه مے پرسم
که کدام شخص قبول مے کند دعائے درماندگان و پریشان را چون دعا
کنند و که سختی هائے ایشان را رفع مے کند از ایشان و که مے کند شما را جا
نشین زمین آیا شریکے هست با خدائے برحق معبود مطلق کم اشخاص پند
پذیر و نصیحت شنوا اند و این امور را بطور حق مے دانند و بیاد مے آرند آیا

کیست که شما را راه مے نماید در بیابانها و دریاهاے تاریک و که مے فرستد
بادها را پیش رحمت خود مژده دهنده آیا شریکے و خالقے هست با خداوند
عالم بر حق و متعال حق اینکه خداوند عالم شریکے در خلق کائنات هیچ ندارد
و خداوند این عیب و شرکت پاک و منزه و بری است آیا کیست که نخستین پیدا
کند تمام خلق را و باز دوباره پیدا کند تمام خلائق را و کیست که روزی میدهد
شما را از آسمان و زمین آیا دیگرے هست با خدائے بر حق که این همه امور
را خلق کند اگر منکرین این امور و کفار ادعاے خلاف این امور میکنند
ای پیغمبر بگو از آنها که بر دعوی خود دلیل بیارید اگر دعوی شما راست
است و بر حق ورنه دعوے بے دلیل قبول عقل نیست بگو ای پیغمبر صلے الله علیه
وسلم نمے دانند ساکنان زمین و آسمانها غیب را بجز الله تعالے و هم نمیدانند
که کی برانگیخته خواهند شد بلکه علم ایشان در باب آخرت مختلف شد بلکه ایشان
مشتبه دانند در باب آخرت بلکه ایشان درباره آخرت مثل نابینا اند و باز
مے فرماید خدا تعالے که ای پیغمبر صلے الله علیه وسلم نمے شنوانی کسے را مگر آنها
را که ایمان آورده اند پس ایشان تابعدارے من که آنها مسلمان اند البته و باز ارشاد
مے شود که بتحقیق که آیات ما و مخلوقات و صنائع ما اعتقاد راسخ نمی آرند
و روزی که بر مے انگیزیم هر امتے گروهے را که تکذیب مجعولات و مصنوعات
من مے کردند پس چنین کسان طائفه طائفه مجتمع کرده خواهند شد و یک طائفه

استاده کرده می‌شوند تا رسیدن طائفهٔ دیگر و هکذا تا وقتیکه جمع آیند این همه گروه که
انکار خلق و صنعت ها می‌کنند با ایشان بگوید خدا تعالی که آیا دروغ
معلوم کردید صنائع و بدائع و خلق و جعل مرا از روی یقین و اعتقاد احاطه
این صنائع و نشانهای مرا نه کردید آیا چه می‌کردید بانه همین جا چنین ارشاد
می‌فرماید که آیا ندیده اند که من پیدا کرده ام شب را برای آرام آنها و پیدا
کرده ام روز را تا با آنها روشنی بخشد هر آئینه درین باب نشانهاست برای قومی
که مسلم و مومن اند نه برای دیگران و در سورهٔ رعد است قُلْ مَنْ رَّبُّ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ قُلِ اللّٰهُ قُلْ اَفَاتَّخَذْتُمْ مِّنْ دُوْنِهٖٓ اَوْلِيَآءَ ط بعد از آن همین جا
می‌فرماید قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَّهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ط اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ
مَآءً ط یعنی بپرس کیست پیدا کنندهٔ آسمانها و زمین بگو معبود برحق است بگو پس
شما تجویز کردید بجز الله تعالی دیگران را حامیی و بعد از آن ارشاد می‌شود
بگو خدا تعالی معبود برحق پیدا کنندهٔ هر شی است در حالیکه آن خالق باری
واحد محض است قهر کننده نازل کرد ۲ و از این قبیل آیات در تمام قرآن بسیار
است و نص صریح است برین که خالق عالم و رازق عباد و صانع سما و ارض و عرش
و کرسی و دوزخ و بهشت و عناصر و غیره بجز خدا تعالی دیگری نیست نه استقلالاً
نه شرکتاً نه توسطاً مستقلاً کان او غیر مستقل چنانچه در سورهٔ واقعه همین طور خداوند
کریم خالقیت مستقله خود را بیان فرموده است و هو هکذا نَحْنُ خَلَقْنٰكُمْ

فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ۝ أَفَرَأَيْتُمْ مَّا تُمْنُونَ ۝ ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ۝ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۝ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ۝ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ۝ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ تا آیهٔ شریفه تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ یعنی ما آفریدیم
شما را پس چرا باور نمی کنید و یقین نمی آرید آیا می بینید منی خود را که
در رحم زنان خود می ریزید آنرا که آفریده است آیا شما آفریده اید یا ما آفریننده
ایم معین کرده ایم در میان شما موت را و نیستیم از این عاجز شده از آنکه قومی را
مثل شما بدل شما بیافرینیم و بیافرینیم شما را در عالمی که نمی دانید شما
آن عالم را و هر آئینه دانسته اید پیدایش نخستین را پس چرا پند نمی گیرید
و آنرا یاد نمی کنید آیا دیده اید آنرا که می کارید که آنرا شما می رویانید یا
رویاننده ایم اگر بخواهیم که آن زراعت را گیاه درهم شکسته سازیم پس شما به
تعجب می مانید و هیچ نمیتوانید کرد بجز اینکه بگوئید مجبور شده که ما تاوان زده
شدیم بلکه می گوئید که ما محروم کرده شدیم آیا دیدید آن آب را که می
آشامید آیا شما فرود آورده اید از ابر یا ما نازل کننده ایم اگر بخواهیم آنرا
شور گردانیم پس شکر چرا نمی کنید آیا دیدید آن آتش را که از میان شاخ
درخت بر می آرید آیا شما آفریده اید درخت آن را یا آفریننده آن ما هستیم

ما ساختیم آنرا برائے پند شما و برائے منفعت مسافران پس پروردگار بزرگ
خود را پاک و منزّہ و بری از شرکت و تماثل بدانید و بپاکی و تقدس او را یاد
کنید پس سوگند مے خوریم بافتادن ستارہا و این قسمی ست بزرگ اگر شما
رتبہ این افتادن ستارہ ہا را بدانید کہ این کتاب قرآن ست گرامی قدر
نوشتہ شدہ است در کتاب پوشیدہ کہ دست نمے رسانند بآن مگر آنان
کہ طاہر اند لاریب فرستادہ شدہ است از پروردگار عالمیان آیا شما
ازین امر انکار کنندہ اید کہ نازل کنندہ شخص دیگرست و میارید حصہ خود
این تکذیب خود را پس اگر شما قادر بر خلق و رزق و این صنع و ایجاد عالم
ہستید آنگاہ کہ روح مے رسد تا بگلو و شما آنگاہ مے بینید و حال آنکہ ما نزدیک
تریم باو بہ نسبت شما و لیکن نمے نگرید پس اگر شما مقہور و مجبور نیستید چرا
باز نمے گردانید آن روح را اگر بر دعوے خود راست گویندہ اید و در سورۂ حٰمٓ
قل ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین وتجعلون لہ انداداً
ذالک رب العالمین ۔ یعنی بگو ای پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آیا شما کافر
مے شوید از انکار این امر کہ باریتعالےٰ پیدا کردہ ہست زمین را در دو روز دایا
قرار مے دہید باخداوند عالم سواے خدا را خداوند عالم ست پیدا کنندہ تمام
عالم و ہمین طور در تمام قرآن حکیم الٰہی چندین آیات و کلام الٰہی موجود ست
اگر کل آیات دالہ بر مدعاے خود را نقل بنیم لا بد چند جزو کاغذ سیاہ مے شود

وبعد از چند پاره این آیات یکجا جمع می شود پس بمقابله این نص های صریح
مخالفت خدا تعالی کرده خالق عالم و موجد کائنات عرش و کرسی و دوزخ و بهشت
و زمین و آسمان و جن و انس غیر باریتعالی را تجویز کردن محض کفر است بشهادة
قدیم اعدل اعنی خود باریتعالی حیرانم چه طور این مردمان جرأت می کنند و باوجود
ادعای اسلام چه طور مخالفت کلام الهی و کلام نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و کلام
امام علیه السلام کرده کفر و زندقه را اختیار می کنند آیا نمی فهمند که قرآن شریف
را که نازل کرد توریت و انجیل و زبور را که نازل کرد بزعم واغلاط بی وقوف
تعدد افعال لازم می آید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم المتعال عن اللبس و
النقص و کون الامثال و تعدد القدماء و شرکة من له الحدوث والزوال و عن الاحتیاج
والامکان و مباین الکمال و رذیلة الزوال والاستعانة والاستمداد والاستکمال
لانه الافضل المفضال الاکمل کل الکمال قدیم ازلی احد واحد بسیط و واجب الوجود
و عدیم المثال و لا اله الا هو لا خالق و لا رازق و لا صانع الا هو و لا محیی و لا ممیت
و لا مبعث و لا معبود الا هو وحده لا شریک له وما اوجد شیئا الا هو احد صمد و ما
حادا احد الا هو خالقه و من جعل شریکا له فهو لعنه به و من اعتصم به یوفقه و من تاب
الیه علیه فقد تاب الیه . و اگر کسی بگوید که آیاتی که درینجا نقل کشیده شد در
اکثر آنها ضمیر جمع متکلم است پس معلوم می شود که او تعالی در کارها و افعال خود
شریک دارد می گوییم که چنین هم کس از تفاسیر و احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و

احادیث ائمه اطهار علیهم السلام بی شمار است بلکه در قرآن شریف بسیار جا باری تعالی
ضمیر واحد متکلم نیز کلام فرموده است و ضمیر واحد غایب و جمع متکلم نیز کلام فرموده
و صحیح است علی الخصوص شخصی که رفیع الشان و سامی المکان باشد سیما باری تعالی
عز اسمه و در تمام قرآن شریف ضمیر واحد متکلم هم جناب باری تعالی بسیار جا
فرموده است چنانکه در آیات منقول در اینجا موجود است مثل اینکه قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ
وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ و مثل این أَإِلٰهٌ مَعَ اللهِ وَلَا إِلٰهَ
إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و شاید در سوره هود است أُشْهِدُ وَاِنِّي
بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ و مثل این اَللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ وَاللهُ يَبْدَؤُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ و مثل این اَللهُ خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و مثل این أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ
يَبْسُطُ الرِّزْقَ و مثل این إِنَّ اللهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ
و مثل این سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ و مثل این صدها آیات است
دلالت دارد بر این که باری تعالی فاعل فعل خود بدون شرکت احدی است خالق
کائنات محض باری تعالی است محض دیگر نه معین است نه شریک است نه واسطه
است نه غیبیه مستقله نه دیگری بجز باری تعالی قدیم است نه اله است نه واجب
الوجود نه مثل باری تعالی نه مشیر باری تعالی در خلق و جعل کائنات استغفر الله
رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ حق تعالی در سوره البقره می فرماید که هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ

مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
ونیز مے فرماید قُلْ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ط از اینہمہ نصوص صریحہ
اظہر من الشمس ست کہ خالق ورازق وحیات دہندہ وموت دہندہ اللہ تعالیٰ
معبود برحق ست جل جلالہ باید فہمید کہ صدہا احادیث نص صریح ست بر این کہ
خالق کائنات ومصور موجودات وپیدا کنندہ مردمان وجنات ومبدع ارواح
ومبعث ومیت ومحی ورازق ومرسل رسولان علیہم السلام وپیدا کنندہ افلاک و
عرش وکرسی ولوح وقلم وخالق جہنم وجنات محض باریتعالےٰ ست دیگرے
معاذ اللہ ہیچ وجہ نیست نہ شریک ونہ خالق مستقل ونہ واسطہ خلق بجز اینکہ
حضرات معصومین علت غائیہ خلق عالم اند وبس نہ صوریہ ونہ مادیہ ونہ فاعلیہ
نہ تامہ نہ ناقصہ نہ ذاتاً نہ عرضاً نہ اعتباراً نہ انتزاعاً نہ انضماماً نہ حقیقۃً
نہ انفصالاً نہ قدیماً نہ حادثاً نہ سابقاً نہ لاحقاً چونکہ در نقل احادیث خیلے طول
مے شود وبنائے این اوراق بر اختصار نہادہ شد لہذا این مختصر مفید را مزین
بہ نقل احادیث شریفہ نمے کنم اگر آیندہ خواہش مومنین باقی مے ماند ضرورۃ
بمرتبہ ثانیہ بعضی آن احادیث را بنظر مومنین خواہم گذرانید **اکنون**
مے خواہم کہ قول اہل فلاسفہ مردودین را تصویر کنم بادنی تفصیل تا رسالہ
دراز نہ گردد بعد بنقض وقدح بر ادلہ حکمائے فلاسفہ ومتفلسفین علی سبیل
الاجمال مے پردازم حکمائے بدین میگویند کہ اَلْوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ

الا الواحد یعنی مسلم ست که باریتعالی بسیط ست من جمیع الوجوه و علت است
یعنی موجد اشیا است و از وجود او وجود غیر او حاصل و مخلوق میشود
پس مسلم ست که باریتعالی بسیط و علت و واحد ست و علت بسیط [illegible]
شده محال ست که صدور زاید از واحد بشود بدلیل اینکه اگر صدور دو چیز از
مبدأ واحد علی الاطلاق باطل بشود صدور زاید از دو در جنه اولی باطل خواهد
بود پس بطلان صدور دو چیز باین نهج ست که اگر دو شی از واحد بسیط صادر
بشود درین صورت از دو حال خالی نیست یا واحد بسیط لازم می آید که مرکب
بشود و یا تسلسل لازم آید و بودن واحد بسیط مرکب و یا تسلسل هر دو محال و
ممتنع ست و چون لازم باطل ست پس ملزوم هم باطل ای لزوم محال بسبب
فرض صدور دو شی از واحد شد اگر ملزوم فرض کرده نمی شد چرا این محال
پیدا می شد پس صدور دو شی از بسیط واحد علی الاطلاق محال و ممتنع ست
باقی ماند اثبات این امر که میان این امر که میان فرض صدور دو شی از واحد فی
حد ذاته و میان مرکب و تسلسل لزوم ست و هم اثبات این امر که لازم باطل
عطف
پس امر ثانی واضح ست اعنی در بساطت و ترکیب تناقض ست و در ماهیت
واحده اجتماع بساطت و ترکیب اجتماع نقیضین ست و اجتماع نقیضین محال پس
معلوم شد که واحد بسیط مرکب نمی شود و مرکب بسیط نمیشود و چون مسلم ست
که باریتعالی بسیط واحد ست هرگز ممکن نیست که مرکب بشود و تسلسل هم باطل ست

کہ آن در امور غیر متناہیہ مے شود و وجود امور غیر متناہیہ
محال ست بدلیل سلمی و ترسی و تضعیف و عدد و تطبیق و غیر
الزائدہ من مائۃ ادلۃ اما امر اول اعنی اثبات لزوم میان
شئ واحد بسیط و میان ترکب و تسلسل پس بدانکہ اگر صادر شود دو چیز از واحد
بسیط پس یا ہر دو عین باشند یا غیر از یکدیگر در صورت عینیت یا ہر چہار و
صد و ہزار و لاک باہم عین باشند و تعدد در حیوانات و نباتات و جمادات
افلاک و زمین و کوکب باطل گردد و ہمہ یک شئ بے تغائر شود و ہو سفسطۃ ظاہر
البطلان و ہم عینیت میان ہر دو باطل ست بآنکہ بالبداہت میان دو
تغائر مے دانیم چہ کہ ظاہر ست کہ یک شئ را تصور مے کنیم و درین حالت از دیگر
جاہل مے شویم و یا ذہول از دیگرے شود و یا قطع نظر از دیگرے کنیم و چون
شان این ہر دو صادر چنین ست بالبداہت ولا بد تغائر میان ہر دو ست و چون
تغائر میان صادرین ست صدور یکے منسوب بیک صادر ست غیر آن صدور
ست کہ متعلق بصادر دیگر ست زیراکہ در این صدورین ہم بالضرور تغائر ست
کہ در حالت تصور یک صدور در حالت ذہول از صدور دیگرے شود بالضرورۃ
و تعلق صدور بطرف مصدر ہم ضروری ست کہ صدور فعلی بے تعلق فعل با فاعل
متصور نیست پس از دو حال خالی نیست یا ہر دو صدور عین ذات مصدر
بسیط ست یا نہ و در صورت ثانی یا اعم ست از مصدر یا اخص ست از آن

یا جزو و داخل در ذات صمد ست یا خارج در صورت دخول یا هر دو جزو ذات
واحد بسیط باشند یا یکی در صورت خروج یا ربط قیام هست باشد اگر قیام دی
هم بحیثیت ربط باذات واحد بسیط دارد باشد و منفصل محض و مباین بحیثیت ست و در
ربط یا قائم منضم باذات واحد ست یا منتزع از ذات صمد بسیط و در صورت
قیام یا یکی قائم باشد یا هر دو وکذا المنتزع پس مجموع احتمالات یازده پیدا شده
و باحتمال اینکه یکی عین و دیگر داخل و یکی عین و دیگرے منضم وکذا غیرها احتمالات
پیدا مے شود مگر از ابطالے که در ذیل ست ابطال همه احتمالات خواهد شد
فانتظره و همه احتمالات یازده گانه باطل ست و این احتمالات باطل از آنجا
صمدین لازم ست آید پس تعدد صمدین باطل شد و در صورت تعدد
صمدین تعدد واجبین هم باطل ست بالبداهة و چون تعدد واجبات باین
باطل پس نه یا دو اثنین دو را قرار دادن به رتبه او سے باطل پس ثابت شد که از
واحد بسیط صادر نمی شود مگر واحد وهو المطلوب ـ حالا باقی ماند این
احتمالات یازده گانه علیحده علیحده پس ملتفت باشید ـ
اما الاول ـ یعنی عینیت صمدین با ذات واحد بسیط علی الاطلاق پس باطل
ست بالضرورة چرا که این هر دو اثر اگر عین واحد بسیط باشد پس چون یکی اثر
عین باری شد دیگر عین اثر دیگر و عین العین عین لازم مے آید که یک
اثر عین اثر دیگر باشد حال آنکه اول ثابت کرده آمده ایم که میان هر دو تغایر

ظاهر ست ولا ستر فیه و هم هرگاه این دو اثر عین باری باشند باید که هر دو ماهیت بسیط حقیقه دو ماهیة مختلفه باشند بجهة اینکه ماهیتے که مصدر یک شی باشد عین آن یا غیر آن ماهیة خواهد بود که مصدر شئ دیگر باشد و عین آن دیگر که ظاهر ست که ماهیة عین شئ که مباین لشئ آخر باشد مباین لشئ آخر بالضرورة خواهد بود و این خلاف مفروض ست که کلام در واحد بسیط من جمیع الجهات ست و حالا دو شئ مغائر شد و این اجتماع نقیضین ست و محال ــــ

اما الثانے ـ اعنی اعمیت صدورین یا احدهما از ذات مصدر واحد بسیط پس باطل ست بدلیل اینکه باید ذات مصدر اخص از صدور باشد پس مصدر مصدر نخواهد بود بلکه نقیض اینکه ذات واحد بسیط ماهیتش که واجب الوجود و علة مستقله است فعل محض بشود و غیر مستقل پس صدور من حیث هو صدور مصدر صدور نخواهد بود فهکذا الاخصیت ــ

اما الرابع اعنی صدور جزو داخل در ذات واحد بسیط باشد نیز باطل باینکه ترکیب ذات واحد بسیط لازم مے آید و گفتگو بعد ثبوت وحدة خالق و بساطتش است پس ترکیب باطل شد و چون مرکب نیست جزئیة صدور هم باطل شد ـ علے ان الباری تعالی چطور مرکب مے شود که او بسیط ست و اجزاء حقیقیه ندارد و او محتاج و مفتقر نیست که احتیاج از شان واجب نیست بلکه از شان ممکن ست و مرکب محتاج بطرف اجزاے خود مے شود وجوداً و تقوماً ــ

اما الخامس - اعنی یک صدور جزو داخل در ماہیت بسیط باشد نہ دیگر وریں صورت

نیز ترکیب بسیط لازم مے آید من حیث ان فی ماہیتہا صدور ا وغیرہ -

اما السادس - اعنی تساوی صدورین با ذات بسیط نیز باطل بدلیل اینکہ مساوی

المساوی مساوی پس بین الصدورین تساوی ثابت شد وہو خلاف الثابت

کہ اول ثابت شد کہ میان صدورین متعلقین بالمتغایرین تغایر کما لایخفٰی -

اما السابع - اعنی کون الصدورین منفصلین عن ماہیۃ الواحد البسیط پس باطل ست

چراکہ اگر ہیچ تعلق با ذات واحد بسیط ندارد نہ قیاماً نہ انتزاعاً مثلاً باید کہ صدور

این دو شیٔ متعلق بدیگرے باشد کہ صدور بے مصدر صورت پذیر نیست پس

واحد بسیط مُصدِر نخواہد بود وکلام در این ست وچون خود ذات واحد بسیط

جاعل این ہر دو شیٔ ست لا بد استناد صدور بفاعل خواہد بود وصادر دوتا فرض

ست پس صدور ہم دوتا مفروض شد پس بودن شیٔ واحد بحیثیت اینکہ صدور

یک مفہوم صدور ست لاریب غیر آن حیثیت باشد کہ مصدر دیگر ومفہوم صدور

دیگر ست وظاہر ست کہ چون مصدر بدو حیثیت ست تعدد در مصدر واحد ثابت

شد ودر اصدار صدور ہم صدور ومصدریت ضرور ست پس درین صدور ہم

کلام مے کنم مثل سابق وہمہ احتمالات پیدا مے شود وانچہ کہ باطل شد درین جا نیز

باطل ست وہر احتمالیکہ حالا باطل نکردیم ہم باطل خواہد شد وباقے خواہد ماند

ہمین احتمال کہ در آن کلام ست اعنی انفصال حقیقی بے ربط پس در این صورت

ومصدریة نیز کلام است کنم مثل صدور اول پس برائے صدور ثانی ضرورت صدور
ثالث خواهد بود وهکذا الی ان ینتهی بحو منفصلاً و وجود الغیر المتناهی ولو فی
جهت الاول باطل و محال و ممتنع و مستوجب تسلسل است پس لابد در درجه
از این سلسله صدور صدورے غیر منفصل هم خواهد بود پس آن صدور غیر منفصل
همین احتمالات گزشته را باقیه دارد و آن باطل شده است شود علاوه ازینها
چون مصدریه و اثر منفصل از ذات مصدر است باید مستند بعلل دیگر شود که
فعل مستند بفاعل خود ضرورت است۔

اما الثامن۔ اعنی صدور دو شئ مغایر قائم و منضم باشد با ذات واحد بسیط
و آن هم غلط است چراکه مصدر مصدریه از این دو اثر همین واحد بسیط است و
مصدر هم صدور و مصدریه مصدریه صدور و صدور صدور صدور صدور وهکذا
همه غیر متناهیه واحد بسیط خواهد بود چراکه کلام در منضم است نه در جزو و عینی
و وجود غیر متناهیه باطل پس بودن صدور غیر منضم هم باطل است۔ علاوه
اینکه مصدریه دو امر چون فعل واحد بسیط است باید اول خلق و جعل مصدریه امرین
بشود و ثابت است بجائے خودش که اول فعل اقوی ممکنات خواهد بود پس چون صدور
امرین اقوی ممکنات است چه طور امر منضم و قائم میتواند شد که انضمام و قیام دلیل
ضعف است فانضمام الاقوی جمع النقیضین وهو محال۔

اما التاسع۔ و آن بودن صدور دو شئ مغایر انتزاعی و آن نیز باطل است بلکه

دو سابع دو من گزشت وازہمین قدر دیگر فروعات احتمالات نیز باطل ہستند کما لایخفی
علی المتامل ۔ پس حالا ثابت شد کہ از شیئ واحد بسیط صادر نمے شود الا یکے والا قباحتہا
لازم و متکلمین مے گویند کہ از واحد بسیط یعنی باری تعالیٰ و تقدس صدور کثیر ممکن
ہست ومے شود و دلائل اہل فلاسفہ ہیچ ہست وازروے شریعت ہم ہمین مذہب
متکلمین قویست در شریعة مقدسہ نیست کہ از واحد بسیط صدور کثیر محال ہست
بلکہ از روے شرع قائل این قول بدست پس اوّلاً مے خواہم کہ رد دعوی فلاسفہ
معارضةً بطور اجمال بکنم پس ازآن نقض بنویسم بعد ازآن حل مسئلہ ازروے
تحقیق بکنم ۔ بدانکہ ادلہ حکماے ازاد وبیدین علی الخصوص مبناے این ادلہ
مذکورہ اگر بزعم آنہا ثابت وتام باشد لازم مے آید کہ از واحد بسیط مبدأ فیاض حقیقی
یک شیئ ہم پیدا و صادر نہ شود زیراکہ اگر از واحد بسیط یک شیئ صادر شود باید
مصدریة وصدور این شیئ مغائر آن شیئ باشد کہ این نسبتی ہست میان صادر
ومصدر ونسبة غیر منتسبین میباشد پس این شیئ غیر اعنی مصدریة ممکن نیست کہ
داخل ماہیة بسیط واحد باشد لان المغائر للشیئ لا یکون داخلا وجزءاً فی الشیئ
ولان النسبة عرض لا یکون جزءاً لغیر العرض ولان الواحد البسیط یلزم ترکیبہ
فتبطل وحدتہ وبساطتہ واگر خارج عن البسیط باشد ضرورست کہ مجعول شیئ
و معلول آن واحد بسیط باشد پس ضرور بود کہ این صدور ہم مصدریتی
کہ نسبة میان مصدر وصادرست وہکذا الکلام در این مصدریت مے کنم پس در تحقیق

دخول ترکیب در واحد بسیط لازم می آید ورنه تسلسل وکلاهما محالات و نیز
میتوانیم گفت که بتقریب دیگر خود این حکما در صدور یک شیء نیز صادر دو شیء
مقدور است یکی صادر و دیگری مصدریه صادر بزعم آنها قالوا الواحد لا یصدر عنه الا
الواحد پس صدور یک شیء هم نمیتواند شد و نیز می توانیم گفت که بنا بزعم ایشان
سلب چندین اشیاء از ذات واحد نمی تواند شد بجهت آنکه سلب یک شیء غیر سلب شیء
دیگر است چه که در حالیکه یک سلب را تصور می کنیم با غفلت از سلب دیگر شیء
پس معلوم شد که دو سلب مفهومان متغایران اند و این دو مفهوم اگر مستند بغیر
واحد بسیط باشد واحد بسیط جاعل این سلب نخواهد بود و هو خلاف فهم و چون مستند
بطرف همین واحد بسیط است میگوییم یا داخل در ذات واحد بسیط اند یا خارج
از احتمالات گذشته در دخول ترکیب و در خروج تسلسل مثلاً لازم می آید وهما
محالان ـ و کلام حکما باطل و منقوض است بانکه دخول صدور و خروج صدور
عن الواحد البسیط و غیر ذلک من الاحتمالات المرسومة بر تقدیریست که هر دو
صدور موجود فی الخارج باشند و حال آنکه مصدریت و صدور مفهوم ذهنی است
و چون صدور و آن مفهومان ذهنیان اعتباریان اند فاذا هما فیان کما لا یخفی و
در این صورت تعرض نمی کنیم این مفهومان را خارج از واحد بسیط پس مستغنی
عن المصدر خواهد بود و تسلسل لازم نمی آید بعدم احتیاجها الی العلة چه که ذات
مصدر و ذات صادر در خارج است نه کون المصدر مصدراً و کون الصادر

صادر گردد پس محتاج الی الجاعل نخواهد بود و ظاهر ست که صدور موجود فی الخارج
نیست ورنه اگر موجود فی الخارج باشد یا واجب خواهد بود یا ممکن ممکن نیست
که واجب الوجود باشد للزوم تعدد الواجب و تعدد القدماء و هو محال و لزوم
عدم کونه عرضاً و هو خلاف المفروض و الواقع و هم ممکن نیست که ممکن باشد
والا محتاج الی الصدور الآخر صادر خواهد بود پس کلام در صدور ثانی منتقل
و در ثالث و رابع و هکذا پس تسلسل لازم خواهد آمد و چون منشا صدور
دو اثر از ذات واحد بسیط این چنین ست منشا صدور صدورات زائده از دو
و هم صدورات غیر متناهیه ازین قبیل خواهد بود و میتوانم که درین باب در ابطال
و نقض به کلمات حکما چند اوراق بنویسم مگر چون استغنا برای ناظرین منصفین همین
قدر حاصل ست ترقی برین اشتغال بغیر ضرورت ست حالا باید فهمید که
کلام حکمای مردودین مردود شد و ثابت شد که از واحد بسیط دو فعل بلکه افعال
کثیره صادر میشود و قباحتی لازم نمی آید نه عقلاً نه نقلاً عقلاً چنانکه ثابت شد
و بعض حکما و جمهور متکلمین و کل علما ثابت می کنند بعقل که باریتعالی واحد و
بسیط ست و خالق کائنات و جمیع عالم بدون شرکت احدی ست چنانکه در
تجرید و شرح تجرید اصفهانی و شرح ملا علی قوشجی و مواقف و شرح مواقف و
حواشی آنها و دیگر کتب مطوله و مختصره ثابت ست و منصفین باید ملاحظه فرمایند
و نقلاً هم ثنا هست که باریتعالی واجب الوجود و واحد و بسیط ست و خالق

جمله کائنات بلا شرکت غیرے وشریک الباری تجویز کردن وخالق عالم غیر باری
را دانستن وجناب حضرات معصومین علیهم السلام را خالق کائنات و واسطه
صدور عالم و یا علۃ فاعلی و یا علۃ صوری قسم ار دادن محض شرک ست وکفر و
زندقه و پیروی شیطان و بیدینی ست که خود جناب سرور عالم صلی الله علیه وآله
مے فرمودند إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ و در قرآن شریف نیز ست مدعی خلق
کائنات از حضرات معصومین صلوات الله علیهم را باید اثبات مدعاے خود از ادله
عقلیه ونقلیه بکند که محض ادعاے اینچنین که خداوند کریم آفرید این حضرات را
وخلق کائنات ازاین ذوات مقدسه علیهم السلام صورت پذیر شد وادله عقلیه
ونقلیه را بر آن مطابق نه کردن کافی نخواهد بود و بدیگران مے رسد مطالبه ادله
ازاین مدعی اللهم احفظنا من امثال هذه الغفلة وتلک الجراة وتلک الموعظة
وذلة الضلة و چون شناعه منع صدور واثر از واحد چنین ست در منع صدور
زیاده از دو هم همین طور باید فهمید بلکه حکما که عقول عشره را واسطه خلق عالم
مے گویند بسبب امتناع صدور دو اثر از واحد بسیط فضلاً عن الکثیر وهم
مے گویند هر عقل واحد دو چیز را پیدا کرد فلک را وعقل لاحق اینکه در شان اینها
آنحضرت قوائیم گفته که دروغ گو را حافظه نباشد —

موعظه مسئله ثالثه

ای مومنین بر این مطالب که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم

وحضرت ائمہ علیہم السلام خالق کل مخلوقات بودند نہ اینکہ باریتعالے جل جلالہ خالق عالم
باشد کہ خلاف بساطۃ او تعالے و وحدۃ محضہ اوست ومثل ذلک گوشش بہ سید و اعتقاد
و در این چیزہا تقلید کسے نکنند کہ تقلید مطلقاً در اصول دین حرام ست بالاجماع
باتفاق جمیع علما در اصول عقائد باید مردم اجتہاد کنند و آنچہ از اجتہاد خودشان
ثابت کنند بر آن اعتقاد نمایند ـ

رد موعظۂ مسئلۂ ثانیہ

چون مومنین بقول خود این واعظ گوش دہند و بر آن اعتقاد کنند ہمین تقلید است
در عقائد پس منع کردن واعظ از تقلید کسے نقض قول خودش ست و اگر مومنین
محض بر گفتۂ واعظ موصوف اعتقاد نکنند بلکہ اجتہاد کنند پس چہ ضرور ست کہ
اجتہاد شان موصل بہمین بہمین مطلب بشود وبا تخصیص بل ممکن ست کہ
خلاف این را ثابت کنند و نیز باید دانست کہ تقلید در اصول عقاید مطلقاً و کلیۃً
ناجائز نیست و ہم این مسئلہ اتفاقی نیست خیلے در این باب علما اختلاف دارند
باید رجوع بکتب بکنند مگر واعظ بیچارہ چہ طور رجوع بکتب بکند کہ نفس الواقع عامی محض
و عاری مطلق ست و قول فلاسفہ کہ در صدر گذشت و اعتقاد بر آن کردہ در
شروع وعظ گفت محض سمعی ست شاید از کسے گاہے شنیدہ است و این امر کہ تقلید
در اصول عقائد ناجائز ست ہم مسموع از بعضہا ست ورنہ واعظ موصوف از
تعریف تقلید و اجتہاد ہم واقف نیست یقیناً و چون خیلے اختلاف ست [illegible]

پس واعظ موصوف اتہام بر علما ہنیز کرد چنانکہ در موعظۂ اولی تشریع ہم واقع
و چون بمؤمنین وصیت برای اجتہاد در عقائد کرد از این صاف ثابت کہ خود
منکر و مجتہد نیست در اصول عقائد پس با وصف ادعای اجتہاد چنین لغویات
بلکہ از وہم کفر و نجاست و تشریع و اتہام و ارتداد و الحاد و اسے وا سے - حالا
مصداق فتوای مجتہد العصر جناب شیخ زین العابدین مد ظلہ العالی المازندرانی الکربلائی
شد کہ در ذخیرۃ المعاد ست فرمایند کہ واعظ غیر مجتہد چون از طرف خود چیزی
بگوید قولش مثل بولش ست خصوصاً اگر خلاف دین لغو کند علی الخصوص در
اعتقادات پس قولش از بولش بدتر شد - باقی ماند اینکہ کلیۃ عدم جواز تقلید
در اصول عقائد را باطل بکنم و اختلاف علما را در این باب ثابت نمایم -
پس بدانکہ جناب شیخ مرتضی رہ در حجیۃ مظنہ می فرمایند - الاول اعتبار العلم
فیہا من النظر والاستدلال وہو المعروف عن الاکثر وادعی علیہ العلامۃ فی
الباب الحادی عشر من مختصر المصباح اجماع العلماء کافۃ وربما یحکی دعوی
الاجماع [illegible] علی وجوب معرفۃ اللہ تعالی - الثانی اعتبار العلم ولو من التقلید
وہو الظاہر من کلام بعض والمحکی عن آخرین - الثالث کفایۃ الظن مطلقا
وہو المحکی عن جماعۃ منہم المحقق الطوسی فی بعض الرسائل وحکی نسبتہ الیہ فی فصولہ
ولم اجدہ فیہ ویحکی عن المحقق الاردبیلی وتلمیذہ صاحب مدارک وظاہر شیخنا البہائی
والعلامۃ المجلسی والمحدث الکاشانی وغیرہم قدس سرہم - الرابع کفایۃ

الظن المستفاد من النظر والاستدلال دون التقليد حكي عن شيخنا البهائي في
بعض تعليقاته على شرح المختصر انه نسبه الى بعض - الخامس كفاية الظن المستفاد
من اخبار الاحاد وهو الظاهر مما حكاه العلامة قدس سره في النهاية عن الاخباريين
من انهم لم يعولوا في اصول الدين وفروعه الا على اخبار الاحاد وحكاه الشيخ
في عدته في مسئلة حجية اخبار الاحاد عن بعض غفلة اصحاب الحديث والظاهر
ان مراده حملة الاحاديث الجامدون على ظواهرها المعرضون عما عداها من
البراهين العقلية المعارضة لتلك الظواهر - السادس كفاية الجزم بل الظن من
التقليد مع كون النظر واجبا لكنه معفو عنه كما يظهر من عدة الشيخ قدس سره في
مسئلة حجية اخبار الاحاد وفي اواخر العدة انتهى موضع حاجته - ازين صاف
ثابت شد كه اختلاف بين العلماست در مسئلهٔ تقليد واجتهاد در اصول عقايد
حتى علم مسائل اصوليه بتقليد را وظن آن بتقليد كسي را نيز كافي دانسته اند حرمت
تقليد در اعتقادات اتفاقي از كجا پيدا شد بلكه هر كه قائل است بوجوب نظر در
عقليات هم نمي گوييم كه اصول خمسه بسيار بسيار فروع مسائل دارد ضروريست
كه بنظر وفكر اعتقاد كنند بهر مسئله فرعيه از اصول خمسه وتفاصيل هر يك ازانها
بلكه مقصود از اسلام از بيان توحيد واز بيان نبوة واز بيان قصد تصديق به نبي صلى الله
عليه وآله ... آن رسول صادق در تبليغ نيست اگر معرفة تفاصيل
اصول خمسه بدلائل وبراهين خصوصا باجتهاد در اسلام [illegible] اسلام يافته

نمے شد در کسے از سلف تا این زمان الّا در معدودے چند وہمہ مسلمانان نجس و
کافر مے بودند وہو بعید کما لا یخفی۔ اگر حقیقۃً چنین مے بود پس کافر کہ
مسلمان شود و قائل بتوحید و نبوت بالاجمال بشود باید ہنوز نجس باند تا
وقتیکہ تفصیل را بدلائل و براہین نداند و نظر و فکر در ہر مسئلۂ اصولیہ نکند
و بعد مقدمات را حاصل بکند چند سال و بعد اجتہاد بکند در عقاید در آن وقت
مسلم و طاہر بشود و حال آنکہ ہمچنین نیست۔ قال العلامہ رحمہ فی الباب الحادی
عشر فیما یجب معرفتہ علی کل مکلف من تفاصیل التوحید والنبوۃ والامامۃ
والمعاد امور بالدلیل علی وجوبہا کلہ۔ مدعیا ان الجاہل بہا عن النظر والاستدلال
خارج عن ربقۃ الایمان مستحق للعذاب الدائم وہو فی غایۃ الاشکال یعنی
خیلے مشکل ست کہ کافر و نجس و مستحق عذاب دائمی باشد کسے کہ تفاصیل توحید و
نبوۃ و امامۃ را بدلیل نشناسد۔ و فی روایۃ اسمعیل قال سئلت ابا جعفر علیہ السلام
عن الدین الذی لا یسع العباد جہلہ فقال الدین واسع وان الخوارج ضیقوا
علی انفسہم بجہلہم فقلت جعلت فداک اما احدثک بدینی الذی انا علیہ فقال بلی قلت
اشہد ان لا الٰہ الا اللہ وان محمدًا صلی اللہ علیہ والہ عبدہٗ ورسولہٗ والاقرار بما جاء
من عند اللہ واتولاکم وابرأ من عدوکم ومن رکب رقابکم وتامّر علیکم وظلمکم حقکم
فقال ما جہلت شیئا فقال ہو واللہ الذی نحن علیہ قلت فہل یسلم احد لا یعرف
ہذا الامر قال لا الا المستضعفین قلت من ہم قال نساءکم واولادکم قال ارأیت

ام ایمن فانی اشهد انها من اهل الجنة وما كانت تعرف ما انتم علیه امر دیگر زرارہ
اسمعیل ست کہ او بحضور جناب حضرت امام محمد باقر علیہم السلام اعتقادات خود را
بیان کرد در جواب فرمودند کہ چنانکہ اعتقاد باید ہمہ را و میدانی اسمعیل
گفت کہ آیا مسلے ہست کہ ازین ہم کمتر یادمے دارد فرمودند مگر مستضعفین
ازین کم میدانند پرسید مستضعفین کیانند فرمود زنان شما و اولاد شما باز فرمود
کہ ام ایمن با وصف اینکہ اینقدر نہ میدانست کہ شما میدانی مگر او یقیناً از اہل
بہشت ست و در این روایت لفظ ما جہلت شیئا دلیل ست بر اینکہ در اصل
دین اعتبار زیادہ معرفہ ضرورۃ نیست واز اخبار ہم مصرحاً ثابت مے شود کہ در اصول
دین اعتقاد زائد ضرور نیست چنانکہ ہمین مضمون کفایہ تصدیق باینکہ
خدا موجود ست واز ہمیشہ است وہمیشہ خواہد ماند یکیست و عالم ست و
قادر ست و تصدیق بصفات ثبوتیہ و تصدیق بنفی صفاتیکہ موجب احتیاج
و حدوث شود و ازین ہا و قبیح صادر نمے شود مثلاً شہید اول و شہید ثانی علیہما
الرحمہ در الفیہ و شرح الفیہ و محقق ثانی در جعفریہ و غیرہم علیہم الرحمہ تصریحاً نمودہ اند
و برای رد موعظۂ ثانیہ ہمین قدر بس ست۔

موعظۂ مصنف ثالثہ

ای مومنین یقین بکنید کہ امام افضل و اکمل از آنحضرت رسول صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم چیست پنجہ دلیل مختصر اینکہ جناب باری در شان آنحضرت رسول [illegible]

ارشاد فرمود که انک لا تهدی من احببت یعنی ای پیغمبر شما نمیتوانی هدایت کرد هر کرا میخواهی و باز جناب باری میفرماید بشان جناب امیر علیه السلام انت الهادی ای علی تو هادی خلایق هستی پس ثابت شد افضلیت بر رسالت مآب صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم۔

رد موعظہ ثالثہ

پوچ گفتہ است این واعظ که تفضیل جناب امیر علیه السلام بر حضرت ختمی مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم موجب غلو ست و باعث خروج از اسلام باتفاق علماے اعلام بلکہ در ابتداے شرح لمعات است کہ جناب امیر علیه السلام بالنسبۃ الے جناب رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم مثل رعایا بودند مگر از لفظ رعیت اشتباہ نشود کہ مثل عام رعیت بودند بلکہ مثل وزیر اعظم سلطان کہ او ہم محکوم ست بلاشبہ بلکہ جناب امیر علیه السلام را مفضول از رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم ندانستن و مساوی المراتب من جمیع الجہات دانستن ہم بدینی ست باتفاق علما چہ جائیکہ افضل از حضرت رسول خدا صلے اللہ وسلم بدانند واے برین مسلمانی۔

و دلیلیکہ برین ضلالت قایم کردہ است غلط است و مثبت مدعا نیست بجہت اینکہ از معنی ہدایت این واعظ واقف نیست و نہ از شان نزول و لفظ انت الہادی کہ باریتعالے بشان جناب امیر علیه السلام فرمود بزعم این واعظ باید کہ ثابت کنند کہ آیا این لفظ در قرآن ست یا حدیث ثقلین

معاذ اللہ چہ طور مخبوط شدہ است و حق اینکہ لفظ الهادی در شان جناب
امیر علیہ السلام نہ در قرآن ست و نہ در حدیث قدسی لسانش پیدا میشود
و آیۂ شریفہ اِنَّكَ لَا تَهْدِيْ مَنْ اَحْبَبْتَ در شان جناب رسول خدا
صلے اللہ و سلم ست و مقصود این ست کہ ای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تو نمیتوانی
موصل الی المطلوب بشوی ہر کرا میخواہی چہ کہ ایصال الی المطلوب کار
خداوند عالمیان ست و ارادۃ طریق ہم و کار پیغمبر ارادۃ الطریق ست و معنی
ہدایت گاہے ارادۃ الطریق مے شود و گاہے بمعنی ایصال الی المطلوب میشود
ہر جا چنانکہ موقع و مناسب باشد پس در این آیہ ہدایۃ بمعنی ایصال الی المطلوب
ست چنانکہ ہدایۃ بمعنے ارادۃ الطریق ست در آیۂ شریفہ اَمَّا ثَمُوْدُ فَهَدَيْنَا
هُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰى عَلَى الْهُدٰى در ینجا اگر ہدایت بمعنی ایصال الی المطلوب
باشد قباحتہا لازم مے آید اگر کسے بگوید کہ در آیۂ اولے ہدایۃ بمعنی ارادۃ الطریق
ست مے گویم کہ اگر کار نبی ارادۃ الطریق ہم نباشد پس نبوت آن حضرت
صلے اللہ و سلم باطل مے شود کما ہو واضح و ہم لقب حضرت نذیر و بشیر
وغیرہ کہ در قرآن ست باطل مے شود از ہمین باعث مفسرین متفق اند بر اینکہ
کہ در آیۂ اولے ہدایۃ بمعنے ایصال الی المطلوب ست پس از معنی ایصال
الی المطلوب منع ارادۃ الطریق ہم فہمیدن مخالفت خدا و رسول صلی اللہ
علیہ و سلم و مخالفت کل مفسرین و بیکار دانستن نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را

لازم مے آید معاذ اللہ و ظاہر ست کہ بشان جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
چندجا در قرآن شریف ہدایۃ نسبت دادہ شدہ است مثل اینکہ در سورہ
شوریٰ ست وَاِنَّکَ لَتَهْدِیْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ یعنی اے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تو
راہ راست مینمائی مردمان را پس اگر بتعلیہ شیعہ مے کنند آیہ اولیٰ
آن حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را از محض ہدایت کردن پس این آیہ
در سورہ شوریٰ مناقض و میان آیہ اولے واقع مے شود و از این قبیل بسیار آیہ
در قرآن شریف کہ ہدایت نسبت دادہ شدہ است بطرف حضرت رسول
خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہرگز جاے شک و شبہ نیست براے کسیکہ معاینہ قرآن
مے کند بلکہ لفظ ھُدًی مبالغۃً چون مجاز فی النسبۃ اطلاق کردہ شدہ است
در قرآن شریف بر توریت و قرآن مجید نیز پس بر ذات انبیا خصوصاً بر
حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ بدرجہ اولیٰ اطلاق کردہ مے شود و بنابر
لفظ ہادی و اگر کسے از طرف واعظ چنین بگوید کہ اگرچہ در قرآن شریف لفظ
اَنْتَ الْہَادِیْ در شان جناب امیر علیہ السلام نیست و واعظ خطا کرد لیکن
این طور در قرآن مجید البتہ موجود ست اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَّلِکُلِّ قَوْمٍ
ہَادٍ یعنے تو بس ترسانندہ ہستی و براے ہر قوم ہدایت کنندہ ہستی میگوئیم عطف
لفظ ہاد بر لفظ منذر ست پس اطلاق لفظ منذر و ہاد ہر دو بریک ذات
بالاشتراک اگر اطلاق لفظ ہاد درین آیہ محض بر حضرت علی علیہ السلام باشد

تاہم فضیلت جناب امیر علیہ السلام بر حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ لازم نمی آید
چہ لفظ ہادی بر حضرت رسول صلی اللہ علیہ بکثرت در قرآن اطلاق کردہ شدہ
دیگر اینکہ نہ شنیدیم کہ جناب امیر علیہ السلام معاذ اللہ ہادی نیستند مگر از این کجا
ثابت شد کہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ ہادی نیستند تا دعوی واعظ
مے ثابت شود کہ امام بسبب ہدایت کردن نیز افضل واشرف واعلی از
رسول اللہ صلی اللہ علیہ کہ رسول ہدایت نمے کردند تعجب روے دہد کہ ہمین
کہ نظر این مدعی بر آیہ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ افتاد وحکم کرد کہ پیغمبر
صلی اللہ علیہ برائے ہدایت نہ آمدہ بودند بلکہ محض برائے خبر رسانیدن حال آنکہ
خبر رسانیدن پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ بامت خود نیز ہدایت امت ست وخیال نکرد
کہ ہدایت در اینجا چہ معنی دارد ونیز خیال نکرد دیگر آیات را کہ نص صریح ست
بہ اینکہ پیغمبر ہادی بودند وہم ندانست کہ در این آیہ نفی ہدایت با قید ست واین
مضر وخلاف نمے تواند شد چہ کہ خود باریتعالی نیز نفی ہدایت از طرف خود
مے کند باین طور إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ بتحقیق کہ خدا
ہدایت نمے کند آنرا کہ مسرف دروغگو باشد بلکہ با قید شیئ نفی ہدایت از ہر شخص
مے کند پیغمبر باشد یا امام ولی باشد یا صحابی عالم باشد یا معلم وآن اینکہ
وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ و جاے دیگر مے فرماید وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ
فَلَا هَادِيَ لَهُ واز این قبیل بسیار است یعنی ہر کرا خدا نخواہد پس کسے

هدایت کننده نیست برای او هادی از اینجا ثابت شد که در آیه اِنَّکَ لَا تَهْدِیْ
مَنْ اَحْبَبْتَ نفی هدایت بمعنی ایصال الی المطلوب و بمعنی ارائة الطریق هر دو
محتمل است فافهم و چه طور جناب امیر علیه السلام را بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله فضیلت داده شود حال آنکه قطع نظر از قرآن و احادیث و اقوال
علما و دلائل عقلیه محض فرمان واجب الاذعان از خود جناب امیر علیه السلام برای
مؤمنین بس است که حضرت میفرمودند که من یکی از رعایای حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و بنده از بندگان آنحضرت هستم پس اینقدر چه شد محبت با حضرت
امیر علیه السلام داشتن که فضیلت دهند آن حضرت را بر جناب حضرت ختمی مآب
صلی الله علیه و آله حقیقةً این دوستی نیست بل دشمنی و تضییع دین و آیین حق
نمودن و آنچه فرموده جناب امیر علیه السلام که بسیار مردم بسبب دوستی ما در جهنم
خواهند رفت و بسیار کسان بسبب دشمنی ما در جهنم خواهند رفت و چون خود جناب
امیر علیه السلام می فرمایند که رشحه از بحر علوم جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم یافته ام پس چه طور رشحه افضل از بحر خواهد بود و چون خود جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ
بَابُهَا یعنی من شهر علم ام و علی در آن شهر است پس چسان باب از شهر افضل و
اشرف خواهد بود و مقوله واعظ مذکور که در صحبت خود می گوید که امامت و نبوت
دو تا است و رسالت و نبوت بوزن پنجم آماده و [illegible] چنین قائم

و شل مقولہ سفیہان و طفلان ست و دلیلے براین مدعا ہم ندارد حال آنکہ جناب امیر علیہ السلام خود گفتہ اند باین کہ من یک بندہ ام از بندگان حضرت رسالت مآب صلے اللہ علیہ وآلہ و چنانکہ جناب امیر علیہ السلام روحی لہ الفداء وزیر و وصی و جانشین حضرت رسول خدا صلے اللہ وسلم بودند ہمچنان رعیت و پیرو و مطیع و شاگرد و برادر خرد و داماد آنحضرت و پرورش یافتہ و دوزندہ کفش حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ و جان نثار ہم بودند چنانچہ حضرت امیر علیہ السلام را خاسف النعل ہم می گویند۔ اگر کسے بگوید کہ جناب رسولخدا و عترت طاہرہ آن حضرت ہمہ از یک نور اند چنانکہ در حدیث ست پس مساوات حضرت علی علیہ السلام با حضرت رسالت مآب صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لازم مے آید میگویم کہ مساوات از جہت بعض حیثیات مستلزم مساوات من کل الوجوہ نیست بلکہ افضلیت بسبب دیگر امور ثابت ست ورنہ لازم مے آید کہ ما کہ از فاضل طینت آن حضرات مخلوق شدہ ایم پس بسبب اتحاد طینت مساوات ما ہمہ با حضرت رسولخدا و ائمہ اطہار صلوٰۃ اللہ علیہم و السلام باشد بلکہ بسبب وحدت خاک حضرت آدم و خاک انبیا علی نبینا و علیہم السلام و خاک جملہ آدمیان ہمہ مساوی ایشان باشیم نعوذ باللہ من الشیطان الرجیم ؎ ص

موعظہ مصنف خامسہ

امام افضل میباشد از نبی و رسول صلے اللہ علیہ وآلہ چرا کہ بارہا انبیا بے میفرماید کہ

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ۚ و نمے فرماید يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ ۚ پس ثابت شد که امام افضل از رسول و نبی صلے اللہ وسلم میباشد هو المطلوب —

رد موعظہ خامسہ

پوچ و مہمل ست پس حاجت رد کردنش نیست که این دلیل از بازیچه طفلان کم نیست حتے که این واعظ از معنی امام هم آگاه نیست و هم نمے داند که اطلاق لفظ امام بر کدام کدام کس میشود و درینجا چه مرادست آیا لفظ عام ست یا نه لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اینقدر هم فهم ندارد که مزیت فرع بر اصل و فضیلت مفضول بر فاضل و اشرفیت و احقیت و علو نائب از منوب عنه لازم مے آید قطع نظر از بیدینی و ضلالت و بزعم این قائل ترتیب اصول دین حالا بدل باید کرد باین نهج که اول توحید دوم عدل سوم امامت چهارم نبوت پنجم معاد از این قبیل خیلی مضامین غیر مربوط و پوچ و کلمات کفر چین الواعظ بر زبان آورده که از تفصیلش این رساله دراز میگردد بلکه قبل از این در مجلسیکه بخانه نور صاحب بود نیز اعتقادات واهیه و غیر مشروعه را بیان کرده بود واعظ مذکور را باید که رجوع از عقائد واهیه توبه بکند و در زمرهٔ مؤمنین درآید و تعلیم استاد خود اعنی شیخ محمد علی صاحب گوش نه دهد واز چنین صحبت باید ترسید ورنه ضلالتش روز افزون خواهد شد. خداوند کریم همه مومنین را ازین آفات محفوظ دارد بتصدق جناب معصومین علیهم السلام —

اعتقاد باید کرد که رازقِ عباد جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وحضرت امیر المومنین علیہ السلام اند و باز گفت کہ رزق از فیض سبب ہمین ذواتِ طیبہ حضرات بخلق میرسد و بار چنین گفت کہ بلکہ نہ محض ماکولات ومشروبات بلکہ کل فیض کہ بعباد میرسد ہمین بزرگواران حسبِ صلاحیتِ عباد بعباد میدہند بلکہ کل انعام دنیوی واخروی —

ردِّ موعظۂ مصنّف رسالہ

باید دانست کہ این اعتقاد ہم بدترست ومحض ضلالت و باعثِ خروج از دینِ مبین بلکہ حق اینکہ رازقِ عباد ومنعم وفیاضِ جمیع عنایاتِ دنیویہ واخرویہ ومنزلِ باران ومنزلِ من وسلوی وروئانندۂ نباتات وثمرات وخالقِ کافہ حیوانات وارواح وملائکہ وجنات وپیدا کنندۂ نباتات وجمادات وصحاری وبراری وعرش وکرسی وبہشت وحوریان وطبقات ومعدنیات کلاً وجزءاً محض ذاتِ باریتعالیٰ ست بلا آلہ وامداد احدی وبے احتیاج باغیری وبلا شرکت غیرے وبلا رویّہ وبے مشقّہ وبے اضطراب واضطرار وجبل ونقص واین ہمہ مضامین از قرآن ونیز از احادیث واضح وروشن ست نعم ببرکتِ این معصومین علیہم السلام عالم قائم ست وببرکتِ ایشان وہمین حضرات فیض از خداے یابیم وعلۃ غائیہ خلق کائنات ہمین بزرگواران اند کما لا ستر فیہ

المبطلین الثابتین این شاگرد در هر عقیده پیروی استاد خود میکند و هیچ
یک فرق ندارد الا فرق این است که استاد چیزے مجمل و مبهم و مستور بیان میکند
و شاگرد واضح بل اوضح - در سابق الزمان هم سید کاظم رشتی پیرو شیخ احمد احسائی
چنین کرده بود چنانچه از تصانیف آنها که نزدم موجود است همین طور واضح
معلوم شود پس مدعی بودند اعتقاد بر رازقیت جناب رسول خدا علیه الصلوة و علی
المرتضی علیه السلام آنچه که در کتاب ردّ الاجابة الشیخیه بالاجمال نوشته ام
مجملے از آن در اینجا نیز اشاره کرده مے شود قال الصّادق علیه السّلام
لزرارة فی جواب قول ولد عبد الله بن سبا الذی قال انّ الله
خلق محمدًا صلی الله علیه و علیًا علیه السلام ففوض الیهما فخلقا ورزقا و اماتا و احییا
إنّه کذب عدو الله اذا رجعت الیه فاقرأ علیه الآیة
التی فی سورة الرّعد أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ
یعنی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام با زراره فرمود در جواب پسر عبد الله
ابن سبا که او گفته بود که خداوند کریم خلق کرد جناب رسالت مآب صلی
الله علیه وسلم و حضرت علی علیه السلام را و بس پس تفویض کرد خداوند تعالی
باین دو بزرگوار کل کار خود را پس این دو بزرگوار عالم را خلق کردند و رزق
و موت و حیات در اختیار اینها شد باین طور که قائل این قول و معتقد
این امر کاذب و دشمن خداست ای زراره چون بروی پیش او بخوان آن

احوال ایشان ظاہر نشود البتہ نزد مردمان محکوم بطہارت خواہد بود و اگرچہ

بین خود و خدا معاملہ دیگر باشد و چون یک انکار ہم از انکارہائے دین از چنین

کسان برکسے کہ ظاہر نشود نزد این محکوم بکفر مے شود اگرچہ مقیم در مسجد باشد

و اگرچہ بالفرض نشان سجدہ در پیشانی داشتہ باشد و اگرچہ بظاہر نہایت

پاکیزہ و خوش پوشاک باشد و لطیف و نزیف و ہر کہ کافر و منکر بعضے از

ضروریات دین باشد اعم ازانکہ خود را در مذہب اہل سنت داخل کند

یا در مذہب شیعہ اثنا عشری لا بد از اسلام خارج ست و نجس ہم است

پس از چنین کسان بعد ثبوت خروج از دائرہ اسلام مومنین را باید از

مس کردہ او برطوبت اجتناب نمایند کہ بقولے مجتہدین ہمین طور ست

موعظہ مسئلہ سابعہ

جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم وحضرت امیر المومنین

علیہ السلام و بواقے ائمہ عالم جمیع ماکان و مایکون بودند۔

ردِّ موعظہ سابعہ

چون این واعظ قائل ست باین کہ خداوند کریم پیدا کرد محض جناب رسول

خدا صلی اللہ علیہ را وجناب امیر علیہ السلام را و بس و بعد از آن جملہ کائنات

و سائر ممکنات را ہمین دو بزرگوار پیدا کردند و مدبر عالم ہمین دو بزرگوار اند

پس ضرور شد بواعظ کہ قائل و معتقد بشود کہ ایشان عالم ماکان و مایکون

بودند ورنه در صورت عدم ادراک کذائی تدبیر عالم چطور و خلق کائنات
چه صورت درست میشود و از لیس فلیس و اصل اعتقاد این ست که کل
ماکان و مایکون را نمی دانند بلکه بعضی مایکون را میدانند بعضی را بالهام
و بعضی را بقوه نبوت و امامت بقدر ضرورت و بذریعه معجزه و نزد هم
البته میدانند و عالم علی الاطلاق و علام الغیوب و غیب آگاه بعلم
فعلی و یا علم تفصیلی حضوری بجمیع الوجوه نیستند که این صفت نیز صفت
خاصه برای باری عز و جل ست آری بهوا و خاصه و مواقع خاصه و ضرور
داعیه البته از علم مایکون یعنی چیز آینده عاری و مجبور نیستند و لو عماد و ن
العرش در قرآن مجید ست قُل اِنَّما العِلمُ عِندَ اللهِ وَاِنَّما انا نذیرٌ مبین
و ترجمه این واضح است و جای دیگر می فرماید قُل لَآ اَقولُ لکم عِندی
خزائن اللهِ وَلَآ اَعلمُ الغیبَ الخ یعنی بگو ای پیغمبر که من نمی گویم
که نزد من کل غیب و خزانه های خداست و من نمیدانم غیب را و جای دیگر
می فرماید در قرآن مجید وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الغَیبِ لا یعلمها اِلّا هُوَ وَیَعلَمُ
ما فی البَرِّ وَالبَحرِ وَما تسقُطُ مِن ورقةٍ اِلّا یعلمها الخ یعنی و نزد او
کلید های غیب که آنها را بجز ذات اقدس کبریا نمی داند احدی و او تعالی
میداند آنرا که در جنگلهاست و در دریاها و نمی ریزد برگی از درخت
مگر اینکه او تعالی میداند آنرا تا آخر آیه شریفه و در جای دیگر می فرماید

کہ قُل لَّا یَعلَمُ مَن فِی السَّمٰوٰتِ وَالاَرضِ الغَیبَ اِلَّا اللّٰہُ وَمَا یَشعُرُونَ
اَیَّانَ یُبعَثُونَ ۞ یعنے بگو اے پیغمبر کہ نمے میداند غیب را احدے خواہ
از سکانِ آسمانہا باشد خواہ از باشندگانِ زمین بجز ذاتِ اقدسِ الٰہی ۔
و احدے را خبر نیست کہ کے زندہ شدگانند و بجائے دیگر ارشاد مے شود
اِنَّ اللّٰہَ عَالِمُ غَیبِ السَّمٰوٰتِ وَالاَرضِ ترجمۂ این ظاہر ست
بسیار آیات ست در قرآن کہ عالم غیب و علام الغیوب خدا ست و بس
فافہموا یا ایہا المومنون المتأملون المنصفون ولا تکونوا من الجاہلین
المجادلین والمتعسفین المکابرین فانی عطفت عنان مزبریی الی ساحت
الصفات وسارعت الی نقض ما تفوہ بین یدی الجماعات خالصا
لوجہ اللہ لا ابتغاء المرضات من سواہ فلو لمحت عیونکم الی
رقمتہ فنعم العصام من الزلۃ والہلکۃ وحبذا حسن الملۃ والا فا
ستبانت علیکم الحجۃ وانقطعت منکم المعذرۃ والحمد للّٰہ المتم النعمۃ
المنزہ عن المشارکۃ والصلوۃ والسلام علی رسولہ الافضل الاکمل المتنزہ
جلالہ عن المماثلۃ اشرف الممکنات ذی العظمۃ وآلہ الکرام المکملین البررۃ
ولعنۃ اللہ علی اعدائہم الکفرۃ الفجرۃ المفرطین والمفرطین فی الدرجۃ
المرتبۃ فقط

تمام شد

صحت نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٢	٢	جاسدا	حاسدًا
″	″	عسر	عسز
″	″	سشایان	کشایان
″	٣	بیدان	بیشذان
٣	٩	انظیر	النظیر
″	١٦	الامر	الآمر
″	١٧	بین	بین
٤	١٣	بار	باز
٥	١	مذہبہ	مذہبیہ
″	٤	مستارعہ	منازعہ
″	٩	انتشار	انتشار
″	١٠	گرد	گیرد
٦	١٧	خرفات	خرافات
٧	٤	دعیرہ	وغیرہ
٨	٥	یفسقون	ینشقون
″	١٠	بیرو	پیرو
″	١٥	لمذا	لہذا
٩	١٠	ابراہی	ابراہیمی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۳	حق	خلق
″	۱۶	اصفا	واصفا
۱۰	۱۵	خبس	جنس
۱۲	۵	اکل	وجود کل
″	۱۲	جمع	جمیع
۱۲	۱۵	اکثفر	اکثر
۱۳	۸	باقری	باقوے
″	۱۰	الہد	الیہ
۱۴	۳	×	مینجز وکرہ
″	۶	×	تعریہ الفکاک
″	۷	محکو	محکی عنہ
″	۱۵	×	قدوہ
″	۱۶	×	نبوت اصطلاحیہ
″	″	×	وہم جو حیثیت
″	۱۷	×	حذرا عن مرتبہ
۱۵	۱۴	برر	×
۱۷	۱۳	بدان	ازان
۱۹	۳	الشرع	المشرع
۲۰	۲	نیر	نیئر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۰	۶	الفہ	الف
"	۱۵	می شود	است
۲۱	۴	غبث	عبث
"	۱۲	اختراع مضمون	مضمون اختراعی
"	"	کردہ	×
"	۱۴	والا	ولا
"	۱۵	تفصیل	تفضیل
۲۲	۱۴	اعر	اعز
"	۱۷	تعداد	تعدد
۲۳	۸	وست	است و از بین عینیت عرضیت [illegible]
"	۱۳	ماویات	مادیات
۲۴	۹	واہبتہ	وابستہ
۲۶	۴	آتشفں	آتش
"	۹	سلامہ	وسلامہ
۲۸	۲	الاعد	الرعد
"	۳	مخلقہ	مخلفہ
"	۴	البیبا	البینا
"	۵	عسیٰ	عیسیٰ
۲۹	۶	ار	از

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
〃	۹	تفومعض	تفویض
〃	۱۷	الدولۃ	الادلۃ
۲۹	۱	من	سے فی کفر من
〃	〃	امہ	ابہ
〃	۲	الموسے	الموسیٰ
〃	۴	الملکہم	المکلہم
〃	۶	السالقۃ	البالغۃ
〃	۱۰	غیرمستقل	غیرمستقل مجاناً
〃	۱۱	باطل	باطل و محال
〃	۱۹	صداسے	خداسے
۳۱	۱	بعد	بعدہ
〃	۲	بعد	×
〃	۳	تاویلا	تاویلات
〃	۱۷	گوتہ	سکوتہ
۳۲	۸	سلامہ	وسلامہ
۳۳	۱۷	میباشد	میباشند
۳۴	۲	سرکہ	نسرکہ
۳۶	۶	ثمہ	ائمہ
۳۷	۱۴	اصولین	اصولیین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۱۱	بطرف	نہ بطرف
〃	۱۸	کلامہ	کلامیہ
〃	۱۷	واگرد	واگر
۴۰	۲	ایامت	امامت
۴۰	۱۲	والیہ	ولہ
۴۱	۱۳	اسثنی	استثنیٰ
〃	〃	ود	و و
〃	۱۶	ا	و
۴۴	۳	حص	اخص
〃	۱۵	استلزم	استلزام
۴۵	۱۴	مرتبہ باطنیہ	دو مرتبہ باطنیہ
۴۷	۳	بپرو	پیرو
۴۸	۱	لی	اغنی
۵۲	۱	مفصلہ	منفصلہ
〃	۱۶	مفصلہ	منفصلہ
۵۳	۲	چنین	اگر چنین
〃	۷	قبولی	قبول
〃	۹	دل	کل
〃	۱۴	حسیم	جسیم
۵۴	۱۰	نشے	شے

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۵	۳	سدو	شود
۵۶	۱۱	مبدأنست	مبدأست و نیز مبدأ کمالش عشق
۵۷	۲	و ت نکاوہ	وانسان را
۵۹	۱۵	نصیحت	و أنصحت
۶۰	۱۱	خواہند	خواہند شد
″	۱۴	پریشانی ہا	پریشانی ہاے
۶۱	۱۷	ہلذا	ہکذا
″ ۶۳	″ ۸	حسنا	نحن
۶۴	۹	شرکہ الانس	شرکۃ الانس
″	۱۰	مباثرہ	مباشر
″	۱۴	اعد	احد
″	۱۴	حوز	جوز
″	۱۵	فلسیہ	سلیہ
۶۶	۱۵	نارسالہ	تارسالہ
۶۷	۱۳	پتسلسل	تسلسل
۶۹	۵	سیط	بسیط
″	۷	سوکب	سوالکب
″	۹	منے میکنم	میکنم
۶۹	۵	کذاالمنتزع	کذاالمنتزع

سطر	غلط	صحیح
۲	حقیقه	حقیقة
۱۱	لاخفیت	الاخصیّت
۱۳	وحده	وحدة
۱۰	دونا	دوتا
۱۵	احتمالات	احتمالات سابقه
۱	مصدر	مُصدریّة
۳	الاذل	الازل
۱	دنیز	ونیز
۱۶	نمی الا	نمی آید
۱۳	علمار	علمای کرام
۳	نادی	ناوی
۱۴	شان آنها	شان
۱۷	×	ای مومنین بہ بین
۳	کہ	کنید
۱۰	بہ بین	×
۱۳	حاحی	حامی
۱۷	احتلاف	اختلاف است درین -
۷	تقوه	تقوه
۱۰	فرمایند	میفرمایند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۰	۸	کل	کل
″	۱۰	وعد	وعدل
۸۶	۱۷	دلیل بہ	دلیل بر جہالت چنین قائل
۸۸	۱۲	قبل	قبل ازین در مجلسے کہ
″	۱۴	درآ	درآید
″	″	اوستاد	استاد
۸۹	۳	صحبت	صحبت باید نرسید
۸۹	۳	اید	اند
۹۰	۹	رہدفا	رزقا
۹۱	″	دین ست	دین است و منکر
۹۲	۲	انکارہاے	انکارہاے ضروریات
۹۴	۳	سگکاں	ساکنان
″	۸	ہزبرہ ی	ہزبری
″	″	ساحت	ساحتہ
″	۹	یدتی	یدی
″	۹۰	سواہ	سواہ

اے بسا ابلیس آدم طلعت است — تمت — پس بہر دستے نباید داد دست